

Al-milani.com

سلسله پژوهش‌های اعتقادی

(۸)

حدیث اقتدا به شیخین

در ترازوی نقد

سرآغاز... ۹

پیش گفتار... ۱۵

بخش یکم: دقت ها و تأملاتی در اسناد حدیث اقتدا... ۱۹

تأملاتی در اسناد حدیث اقتدا... ۲۱

روایت حذیفه... ۲۲

سند احمد بن حنبل... ۲۲

سند ترمذی... ۲۴

اسناد حاکم... ۲۵

نقد سند... ۲۸

نگاهی به سند این حدیث... ۳۲

روایت ابن مسعود... ۳۵

نقد و بررسی این سند... ۳۶

روایت ابی الدرداء... ۴۱

تأملی در سند روایت ابی الدرداء... ۴۱

روایت انس بن مالک... ۴۳

تأملی در سند روایت انس... ۴۴

نقد سند... ۴۵

روایت عبدالله بن عمر... ۴۷

تأملی در سند حدیث عبدالله بن عمر... ۴۹

روایت جدّه عبدالله بن ابی هذیل... ۴۹

تأملی در سند روایت جدّه عبدالله بن ابی هذیل... ۵۰

بخش دوم: دیدگاه علمای بزرگ اهل سنت پیرامون سند حدیث اقتدا... ۵۱

سند حدیث اقتدا در سخنان علمای بزرگ اهل سنت... ۵۳

۱ - کلام ابوحاتم رازی... ۵۴

نگاهی به شرح حال ابوحاتم رازی... ۵۴

۲ - کلام ابو عیسی ترمذی... ۵۶

نگاهی به شرح حال ابو عیسی ترمذی... ۵۷

- ۳ - کلام ابوبکر بزار ۵۷...
نگاهی به شرح حال ابوبکر بزار... ۵۷
- ۴ - کلام ابوجعفر عقیلی ۵۸...
نگاهی به شرح حال ابو جعفر عقیلی ۵۹...
- ۵ - کلام ابوبکر نقاش ۶۰...
نگاهی به شرح حال ابوبکر نقاش ۶۰...
- ۶ - کلام ابن عدی جرجانی ۶۱...
نگاهی به شرح حال ابن عدی ۶۱...
- ۷ - کلام ابوالحسن دارقطنی ۶۲...
نگاهی به شرح حال ابوالحسن دارقطنی ۶۳...
- ۸ - کلام ابن حزم اندلسی ۶۴...
نگاهی به شرح حال ابن حزم اندلسی ۶۷...
- ۹ - کلام شمس الدین ذهبی ۶۹...
نگاهی به شرح حال شمس الدین ذهبی ۷۱...
- ۱۰ - کلام نورالدین هیثمی ۷۲...
نگاهی به شرح حال نورالدین هیثمی ۷۳...
- ۱۱ - کلام ابن حجر عسقلانی ۷۴...
نگاهی به شرح حال ابن حجر عسقلانی ۷۶...
- ۱۲ - کلام شیخ الاسلام هروی ۷۷...
نگاهی به شرح حال شیخ الاسلام هروی ۷۸...
- ۱۳ - کلام عبدالرؤف مناوی ۷۹...
نگاهی به شرح حال عبدالرؤف مناوی ۸۲...
- ۱۴ - کلام ابن درویش حوت ۸۳...
بخش سوم: نگرشی به متن و دلالت حدیث اقتدا ۸۵...
تأملی در متن و دلالت حدیث اقتدا... ۸۷
- بطلان حدیث اقتدا از نظر دلالت و معنا ۱۰۳...
۱ - اختلاف نظر بین ابوبکر و عمر ۱۰۳...
۲ - جهل به احکام الهی ۱۰۴...
۳ - جواز عصمت ۱۰۴...
۴ - روز سقیفه به چنین حدیثی استدلال نشده است ۱۰۵...

- ۵ - بیعت در سقیفه ... ۱۰۵
- ۶ - فسخ بیعت ... ۱۰۶
- ۷ - خلافت از آن کیست؟ ... ۱۰۶
- ۸ - بیعت ناگهانی ... ۱۰۷
- کاوشی در متن حدیث اقتدا ... ۱۰۷
- تکمیل کاوش در متن حدیث اقتدا ... ۱۰۹
- کتابنامه ... ۱۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرآغاز

... آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای مَنَّان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد

پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند. دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله، - با توطئه هایی از پیش مهیا شده - مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را - که همچون آفتاب جهان تاب بود - پشت ابرهای سیاه شُک و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرّبار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سید شرف الدین، امینی و ... همچون ستارگانی پرفروز می درخشد؛ چرا که اینان در

مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین

واقعیات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند . . .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندی که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پُر بار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظمّ له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظمّ له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیة الله الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على خير خلقه وأشرف بريته محمد وآله الطيبين الطاهرين، ولعنة الله على أعدائهم أجمعين، من الأولين والآخرين.

پیش گفتار

بر کسی پوشیده نیست که سنت نبوی، دومین منبع از منابع احکام اسلامی نزد مسلمانان است - گرچه بین آن ها در نحوه رسیدن به سنت آن حضرت اختلاف نظر وجود دارد - از این رو پس از قرآن کریم، احکام الهی و اصول عقاید دینی و معارف بی نظیر اسلامی و اخلاق کریمه از سنت نبوی استخراج می گردد. فراتر این که سنت نبوی بیانگر مطالبی است که در قرآن به صورت اجمال بیان شده است و همان مفسر ابهامات موجود در قرآن، مقید مطلق های آن و توضیح مطالب سر بسته آن است.

بنا بر این، ما وظیفه داریم از سنت - از بخشی که ثابت شده و به ما رسیده است - تبعیت کرده و به آن عمل کنیم. ما در تمام شئون و مراحل زندگی فردی و اجتماعی به آن نیازمندیم، اما دست های گنهکار بر اساس هوی و هوس و اهداف خود، سنت شریف نبوی را به بازی گرفته اند... و این مطلبی است که حقیقت آن به ثبوت رسیده است و همه به آن اعتراف دارند.

بنا بر این دلایل و موارد دیگر، علما و دانشمندان حدیث شناس به احادیثی که به دستشان رسیده پرداخته اند و به تشخیص درست از نادرست و حق از باطل اقدام کرده اند. و بدین ترتیب کتاب های صحاح (که حاوی احادیث صحیحند) و کتاب های موضوعات (که حاوی احادیث جعلی هستند) به وجود آمد.

ولی حقیقت این است که اغراض و انگیزه های جعل و تحریف، در معیارهایی که برای جداسازی و پیرایش اتخاذ شده نیز رخنه کرده است... از این رو کتاب های «صحاح» نیز از احادیث جعلی و اباطیل خالی نیستند. از طرفی حقایق و احادیث صحیحی در کتاب های «موضوعات» نیز یافت می شود... و همین موضوع عدّه ای را به تألیف کتاب هایی واداشته است که در آن ها، درباره اشکالاتی که در کتاب های «صحاح» آمده است سخن گویند، و عدّه دیگر را واداشته است تا در کتاب های «موضوعات» به کنکاش پرداخته و آن ها را بررسی نمایند... البتّه ما در برخی از سلسله پژوهش های اعتقادی منتشر شده، به این موضوع پرداخته ایم.

اینک موضوع دیگری را در این زمینه بررسی می نمایم. عدّه ای از نویسندگان کتاب های صحاح اهل سنّت، حدیثی را از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

اقتدوا باللذین من بعدی - ابي بکر و عمر - ؛

پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید.

و افراد دیگری نیز به تبعیت از آن ها این را صحیح دانسته اند... از این رو علمای آن ها در مباحث علمی به این حدیث استناد کرده اند.

آنان در کتاب های عقاید، و در بحث امامت این را از قوی ترین دلایل بر امامت ابوبکر و عمر پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار داده اند.

در فقه نیز با استدلال به این حدیث فتوای شیخین را در موارد اختلافی، بر نظر دیگر صحابه ترجیح داده اند.

همچنین در اصول، در بحث اجماع... به این حدیث احتجاج و استدلال می کنند؛ چرا که اتفاق نظر آن دو را حجّت می دانند

و مخالفت با آن دو را در موردی که بر آن اتفاق نظر دارند، جایز نمی دانند.

اینک این پرسش مطرح است: آیا به راستی این حدیث صحیح است؟

ما در پاسخ به این پرسش، به بررسی و نقد این حدیث پرداختیم و در کتاب های عامّه در اسانید آن تتبع نمودیم و در پرتو کلام علمای بزرگشان در این اسانید دقت نظر کردیم و در این راستا، به تصریحاتی از گروهی از بزرگان و پیشوایان آن ها در مورد آن حدیث دست یافتیم. آن گاه در متن و معنای آن اندیشیدیم و نظریاتی را در این زمینه ارائه دادیم.

کتابی که فراروی شما است در بردارنده تحقیقی درباره این حدیث است که در سه بخش تنظیم شده و به دانشمندان و پژوهشگران تقدیم می گردد.

از خدای سبحان می خواهیم که ما را به صراط مستقیم خود راهنمایی کند و اعمال ما را برای خودش خالص گرداند. به راستی که او بهترین درخواست شونده است.

بخش یکم
دقتها و تأملات
در اسناد حدیث اقتدا

تأملاتی در اسناد حدیث اقتدا

یکی از احادیث مشهوری که در فضایل ابوبکر و عمر نقل شده، حدیث اقتدا است. اهل تسنن این حدیث را از تعدادی از صحابه، و با سندهای گوناگون نقل کرده اند؛ ولی بخاری و مسلم آن را در صحیح خود نقل نکرده اند.

این حدیث در هیچ يك از صحاح جز از حذیفه و عبدالله بن مسعود نقل نشده است. بیشتر بزرگان اهل سنت به پذیرش مناقبی که بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند اعتقاد ندارند و بیشتر آن ها معتقدند که آن چه صاحبان صحاح از آن اعراض کرده اند صحیح نیست.

بنا بر این، حدیث اقتدا یا به طور کلی از درجه اعتبار ساقط است، و یا حداقل روایاتی که از غیر از حذیفه و ابن مسعود نقل شده است بی اعتبار خواهد بود.

ما در این مجموعه، تمام سندهایی را که از صحابه نقل شده است به دقت بررسی می کنیم. البته بیشتر به سندهایی که از حذیفه و ابن مسعود نقل شده است اهتمام خواهیم ورزید، و در مورد دیگران به قدر ضرورت اکتفا می کنیم.

حدیث اقتدا از این افراد نقل شده است:

۱ - حذیفه بن یمان؛

۲ - عبدالله بن مسعود؛

۳ - ابو الدرداء؛

۴ - انس بن مالک؛

۵ - عبدالله بن عمر؛

۶ - مادر بزرگ عبدالله بن ابی هذیل.

در این بخش ضمن معرفی اسناد مختلف این حدیث، راویان آن را به دقت مورد بررسی قرار می دهیم.

روایت حذیفه

سند احمد بن حنبل

حدیث اقتدا را احمد بن حنبل این گونه روایت می کند:

سُفیان بن عُیَیْنَه، از زائده، از عبدالمملک بن عمیر، از ربیع بن خراش، از خراش، از حذیفه برای ما نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:
«پس از من از ابوبکر و عمر پیروی کنید»^(۱).

وی هم چنین می گوید:

وکیع از سُفیان، از عبدالمملک بن عمیر، از فردی که مولای^(۲) ربیع بن خراش بود، از ربیع بن خراش، از حذیفه برای ما نقل می کند که ما در حضور پیامبر صلی الله علیه وآله^(۳) نشسته بودیم که حضرتش فرمود:
«نمی دانم چه قدر در میان شما هستم. به آن دو فردی که پس از من هستند اقتدا کنید - و به ابوبکر و عمر اشاره کرد - و به پیمان عمّار تمسک کنید و آن چه را که ابن مسعود برای شما نقل کرد، تصدیق کنید»^(۴).

سند ترمذی

ترمذی نیز این حدیث را روایت می کند، آن جا که می گوید:

حسن بن صباح بزّاز از سُفیان بن عُیَیْنَه از زائده از عبدالمملک بن عمیر از ربیع از حذیفه برای ما نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:
«پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید».

وی این حدیث را در همان بخش از ابن مسعود نقل می کند، آن گاه در ذیل آن می نویسد: ابوعیسی گوید: این حدیث، «حدیث حَسَن»^(۵) است.

ترمذی در ادامه می گوید: سُفیان بن ثوری نیز این حدیث را از عبدالمملک بن عمیر از فردی که مولای ربیع بود، از ربعی، از حذیفه از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده است.
هم چنین می گوید: احمد بن مَنِیع و عدّه دیگری برای ما نقل کردند که نظیر این روایت را سُفیان بن عُیَیْنَه از عبدالمملک بن عمیر، روایت کرده است. سُفیان بن عُیَیْنَه در این حدیث تدریس می کرد. گاهی حدیث را از زائده، از عبدالمملک بن عمیر نقل کرده است و گاهی نیز از

(۱) مسند احمد: ۶ / ۵۲۸، حدیث ۲۲۷۳۴.

(۲) کلمه «مولی» در سلسله اسانید، به معنای «برده آزاد شده» یا «کسی که توسط فرد دیگری - یعنی فردی که نامش بعد از کلمه مولی قرار می گیرد - مسلمان شده» و گاهی به معنای «هم پیمان» آمده است.

(۳) علی رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

(۴) مسند احمد: ۶ / ۵۳۳.

(۵) حدیث حسن به اصطلاح اهل تسنن، خبر مسندی است که راویان آن، نزدیک به درجه وثاقت باشند.

زائده نقل نکرده است. از طرفی، این حدیث را ابراهیم بن سعد، از سُفیان ثوری، از عبدالمملک بن عمیر، از هلال مولای ربعی، از ربعی از حذیفه از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است^(۶).

ترمذی ادامه می دهد که محمود بن غیلان، از وکیع، از سُفیان، از عبدالمملک بن عمیر، از مولای ربعی، از ربعی بن خراش، از حذیفه برای ما نقل کرد و گفت: «نشسته بودیم...»^(۷).
این حدیث را ابن ماجه نیز با سند خود این گونه نقل کرده است:

از عبدالمملک بن عمیر، از مولای ربعی بن خراش، از ربعی بن خراش نقل شده که حذیفه بن یمان می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنِّي لَا أُدْرِي مَا قَدْرُ بَقَائِي فِيكُمْ...^(۸).

نمی دانم چه قدر در میان شما هستم... .

اسناد حاکم

حاکم نیز با اسناد خود چنین نقل کرده است:

از عبدالمملک بن عمیر از ربعی بن خراش نقل شده که حذیفه رضی الله عنه می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرماید:

«بعد از من به آن دو؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و از روش عمار پیروی نمایید و راه یابید، و به دستور و سفارش ابن امّ عبد تمسک کنید».

هم چنین وی از ربعی نیز نقل کرده است که حذیفه رضی الله عنه می گوید که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و از روش عمار پیروی نمایید و راه یابید، و هر گاه ابن امّ عبد برای شما حدیث گفت، تصدیقش کنید».

او هم چنان از هلال مولای ربعی، از ربعی بن خراش از حذیفه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید».

وی با سند خود از عبدالمملک بن عمیر، از ربعی بن خراش نقل می کند که حذیفه بن یمان می گوید که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و از روش عمار پیروی نمایید و راه یابید، و به دستور و سفارش ابن امّ عبد تمسک کنید».

(۶) سنن ترمذی: ۵ / ۳۷۴ - ۳۷۵، کتاب مناقب، باب مناقب ابی بکر و عمر.

(۷) سنن ترمذی: ۵ / ۴۳۹، کتاب مناقب، باب مناقب عمار بن یاسر، حدیث ۳۸۲۵.

(۸) سنن ابن ماجه: ۱ / ۱۱۷ و ۱۱۸، باب فضائل اصحاب رسول الله، فضل ابی بکر، حدیث ۹۷.

حاکم پس از نقل این حدیث می گوید:

این حدیث، از جمله گرانقدرترین احادیثی است که در فضایل شیخین روایت شده است. این سند را یحیی حمّانی از ثوری و مسعر تقویت کرده است. و وکیع و حفص بن عمر الأبلّی^(۹) نیز از مسعر تقویت کرده اند. آن گاه حمیدی و دیگران فقط به روایتش از ابن عیینّه اکتفا کرده اند، و هم چنین اسحاق بن عیسی بن طباع نیز این اسناد را از ابن عیینّه تقویت کرده است. با توجه به آن چه ذکر کردیم، صحّت این حدیث بر ما ثابت می شود، گرچه آن دو (بخاری و مسلم) این حدیث را ذکر نکرده باشند^(۱۰).

نقد سند

اکنون که حدیث اقتدا از طریق حذیفه بن یمان و از منابع متفاوت نقل شد، اینک سند این حدیث را بررسی می نماییم. این چند سند از دو محور نقد می شود:

۱ - مشهورترین طریق این حدیث از حذیفه بن یمان است، و خواننده گرامی ملاحظه می نماید که همه سندها به: «عبدالمکک بن عمیر» منتهی می شود.

عالمان رجالی او را فردی مُدّلس^(۱۱)، پراشتباه، مضطرب الحدیث^(۱۲) و بسیار ضعیف دانسته اند. احمد می گوید:

با وجود نقل

روایات اندک، مضطرب الحدیث است. از او بیش از پانصد حدیث ندیدم که در بسیاری از آن ها خطا و اشتباه کرده است^(۱۳).

(۹) در نقد سند، تنها به عبدالمکک بن عمیر اکتفا می کنیم که محور این حدیث است؛ همان حدیثی که حاکم سعی بسیار کرده است که آن را صحیح جلوه دهد؛ زیرا که حرص حاکم در به کار بردن تعابیر اغراق آمیز پیرامون روایاتی که در مدح شیخین آمده است از بخاری و مسلم بیشتر بوده است. در حالی که ابن عدی، نام «حفص بن عمر ابّلی» را که در روایت آمده است، در الکامل فی الضعفاء آورده و پس از نقل حدیث «اقتدا» می گوید: «احادیث او یا همه منکر المتن هستند و یا منکر الإسناد، و او به ضعف نزدیک تر است»؛ الکامل: ۳ / ۲۸۸.

و حافظ هیثمی در مورد «یحیی حمّانی» - پس از نقل حدیث از ترمذی و طبرانی - در الأوسط می گوید: «در آن [سند] یحیی بن عبدالحمید حمّانی آمده است و او ضعیف است»؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۴۸۴ - ۴۸۵، کتاب مناقب، باب فضل عمّار بن یاسر واهل بیته.

(۱۰) مستدرک: ۳ / ۷۹ - ۸۰، کتاب معرفت صحابه، باب ابوبکر بن ابی قحافه، حدیث ۴۴۵۱ و ۴۴۵۵.

(۱۱) مدّلس: یعنی کسی که تدلیس می کند و عیب را می پوشاند. تدلیس در اصطلاح علم الحدیث در یک تقسیم بندی کلی دو نوع است:

الف) تدلیس در اسناد، به این معنا است که راوی حدیث را از کسی نقل می کند که او را ندیده یا حدیث را از او نشنیده باشد، یا یک راوی ضعیف را اسقاط کند، تا حدیث «حسن» یا «صحیح» تلقی شود. در مورد تدلیس گفته شده است: «التدلیس اخو الکذب».

ب) تدلیس در صفات راوی توسط ناقلین، بدین معنا است که به قصد مخفی داشتن حقیقت، راوی را با صفاتی یا کنیه ای غیر واقعی وصف کند یا بنامد.

(۱۲) مضطرب الحدیث: یعنی کسی که احادیث مضطرب نقل می کند. حدیث مضطرب حدیثی است که متن یا سندش به گونه های مختلف نقل شده باشد، به گونه ای که شکل اصلی و واقعی آن مشخص نشود.

(۱۳) تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۶۰ و منابع دیگر.

اسحاق بن منصور، عبدالملك را این گونه توصیف می کند و می گوید: احمد او را واقعاً ضعیف می داند^(۱۴).

احمد بن حنبل در مورد دیگری نیز گفته است: او ضعیف است و خطا می کند^(۱۵).

به راستی عجیب است که احمد بن حنبل در مسند؛ خود حدیث اقتدا و احادیث دیگری را از عبدالملك که خودش او را به «ضعف» و «اشتباه و خطا داشتن در نقل حدیث» وصف کرده است نقل می کند و با این حال این کتاب را بین خود و خدا حجت قرار داده است!

ابن معین در مورد او می گوید: مخلط^(۱۶) است^(۱۷).

ابوحاتم می گوید: عبدالملك حافظه قوی نداشت، حفظ او دستخوش تغییر شد^(۱۸).

وی در مورد دیگری می گوید: او را به داشتن حافظه قوی وصف نکرده اند^(۱۹).

ابن خراش می گوید: شعبه او را نمی پسندید^(۲۰).

ذهبی می گوید: ابن جوزی نام او را ذکر کرده و در موردش از دیگران جرح^(۲۱) را حکایت کرده است؛ ولی درباره توثیق^(۲۲) او چیزی ذکر نکرده است^(۲۳).

ابن حجر عسقلانی در وصف عبدالملك می گوید: او مدلس بود^(۲۴).

از طرفی همین عبدالملك کسی است که عبدالله بن یقطر - یا قیس بن مسهر صیداوی - را که فرستاده امام حسین علیه السلام به کوفه بود، سر برید.

در تاریخ آورده اند که وقتی به فرمان ابن زیاد، فرستاده و سفیر امام حسین علیه السلام را از بالای قصر به پایین انداختند، هنوز رمقی در جان او بود؛ عبدالملك بن عمیر کنار بدن او حاضر شد و سر او را برید. وقتی به او ایراد گرفتند، گفت: من فقط می خواستم او را راحت و آسوده نمایم!!^(۲۵).

(۱۴) تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۶۰، میزان الاعتدال: ۴ / ۴۰۶.

(۱۵) میزان الاعتدال: ۴ / ۴۰۶.

(۱۶) در اصطلاح حدیث شناسی، مخلط به کسی گویند که اهمیت نمی دهد از چه کسی نقل کند و صحیح و ناصحیح را با هم مخلوط می کند و نقل می نماید.

(۱۷) میزان الاعتدال: ۴ / ۴۰۶، تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۶۰.

(۱۸) میزان الاعتدال: ۴ / ۴۰۶.

(۱۹) تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۶۰.

(۲۰) میزان الاعتدال: ۴ / ۴۰۶.

(۲۱) جرح: ذکر کردن عیوب و موارد منفی يك راوی.

(۲۲) توثیق: موثق دانستن.

(۲۳) میزان الاعتدال: ۴ / ۴۰۶.

(۲۴) تقریب التهذیب: ۱ / ۶۱۸.

۲ - عبدالمملک بن عمیر این حدیث را از ربیع بن خراش نشنیده است و ربعی نیز از حذیفه بن یمان نشنیده است.

این مطلب را مناوی ذکر کرده و گفته است که ابن حجر می گوید: به خاطر عبدالمملک در این حدیث اختلاف است. ابوحاتم آن را دارای اشکال دانسته است و بزّار نیز مانند ابن حزم می گوید: این حدیث صحیح نیست؛ زیرا عبدالمملک آن را از ربعی و ربعی از حذیفه نشنیده است؛ اما برای حدیث شاهی وجود دارد^(۳۶). آری، اگر شاهد حدیث ابن مسعود است - همان طور که حاکم نیشابوری و مناوی بر آن تصریح کردند - به زودی اشکال آن را مطرح خواهیم کرد؛ و اگر شاهد حدیث، طبق سند دیگری از ربعی، حذیفه است، آن حدیث را ترمذی این گونه نقل می کند:

سعید بن یحیی بن سعید اموی، از وکیع، از سالم بن علاء مرادی، از عمرو بن هرم، از ربعی بن خراش، از حذیفه نقل می کند که می گوید:

حضور پیامبر صلی الله علیه وآله نشسته بودیم حضرتش فرمود: «نمی دانم چقدر در میان شما خواهم بود».

آن گاه در حالی که اشاره به ابوبکر و عمر می کرد فرمود: «پس از من به آن دو اقتدا کنید»^(۳۷).

این روایت را ابن حزم این گونه نقل می کند:

این حدیث را از یکی از اصحابمان، از قاضی ابی ولید بن فرضی، از ابن دخیل، از عقیلی، از محمد بن اسماعیل بن فضیل، از وکیع، از سالم مرادی، از عمرو بن هرم، از ربعی بن خراش و ابی عبدالله - مردی است از اصحاب حذیفه - از حذیفه اخذ کرده ایم^(۳۸).

نگاهی به سند این حدیث

در سند این حدیث نام سه تن از راویان وجود دارد که قابل بررسی و دقت نظر است. اکنون آن ها را طبق نظر رجال شناسان

بررسی می نماییم:

۱ - سالم بن علاء مرادی

این راوی محور حدیث است. ابن حزم پس از نقل آن روایت - همان طور که پیش از این آمد - می گوید: سالم از نظر نقل حدیث ضعیف است.

ذهبی در میزان الاعتدال درباره وی می گوید: ابن معین و نسایی او را ضعیف دانسته اند^(۳۹).

(۳۵) تلخیص الشافی: ۳ / ۳۳ - ۳۵، روضة الواعظین: ۱ / ۱۷۷ و ۱۷۸، مقتل الحسین علیه السلام: ۱۸۶.

(۳۶) فیض القدر: ۲ / ۷۲ و ۷۳.

(۳۷) سنن ترمذی: ۵ / ۳۷۵، کتاب مناقب، باب مناقب ابی بکر و عمر، حدیث ۳۶۸۳.

(۳۸) الإحکام فی اصول الأحکام: ۶ / ۸۰۹.

در کتاب الکاشف در شرح حال او آمده است: سالم ضعیف شمرده شده است^(۳۰).
صاحب کتاب تهذیب التهذیب نیز درباره او این گونه گفته است: دُوری از ابن مَعین نقل می کند که سالم ضعیف الحدیث است^(۳۱).

در کتاب لسان المیزان آمده است: عُقَیلى او را ذکر کرده و ابن جارود وی را ضعیف دانسته است^(۳۲).

۲ - عمرو بن هرم

یکی دیگر از روایان حدیث مزبور عمرو بن هرم است که قَطَّان او را ضعیف دانسته است^(۳۳).

۳ - وکیع بن جَرَّاح

سومین راوی وکیع بن جَرَّاح است که رجال شناسان او را مورد طعن و عیب قرار داده اند^(۳۴).
غیر از این سه راوی، در بیشتر طرق سند حدیثی که از حذیفه نقل شده است، فردی با عنوان «مولای ربعی بن خراش» وجود دارد که طبق تصریح ابن حزم فرد مجهولی است.
البته در بعضی از طرق از این مولی با نام «هلال» اسم برده شده که او نیز مجهول است. ابن حزم در این مورد می گوید:

برخی این فرد را با نام هلال، مولای ربعی ذکر کرده اند در حالی که این شخص مجهول و ناشناخته است و اصلاً معلوم نیست که او کیست^(۳۵).

روایت ابن مسعود

ترمذی روایت ابن مسعود را این گونه نقل می کند:

ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی بن سلمة بن کهیل برای ما روایت کرد: پدرم، از پدرش، از سلمة بن کهیل، از اَبی الزَّعراء، از ابن مسعود نقل کرد که ابن مسعود می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:
«پس از من به آن دو صحابی من؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید و از روش عمَّار پیروی نمایید و به دستور و سفارش ابن مسعود تمسک کنید»^(۳۶).

(۲۹) میزان الاعتدال: ۳ / ۱۶۶.

(۳۰) الکاشف: ۱ / ۲۹۷.

(۳۱) تهذیب التهذیب: ۳ / ۳۳۸.

(۳۲) لسان المیزان: ۳ / ۸.

(۳۳) میزان الاعتدال: ۵ / ۳۴۹.

(۳۴) همان: ۷ / ۱۲۷.

(۳۵) الإحکام فی اصول الأحکام: ۶ / ۸۰۹.

(۳۶) سنن ترمذی: ۵ / ۴۴۲، کتاب مناقب، باب مناقب عبدالله بن مسعود، حدیث ۳۸۳۱.

حاکم پس از نقل این حدیث از حذیفه می گوید:

شاهدی برای این حدیث با سند صحیح از عبدالله بن مسعود یافتیم که ابوبکر بن اسحاق، از عبدالله بن احمد بن حنبل، از ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل برای ما روایت کرد که گفت: برای ما پدرم، از پدرش، از ابی الزّعراء، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «پس از من به آن دو؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید و از روش عمّار پیروی نمایید و به دستور و سفارش ابن مسعود تمسک کنید»^(۳۷).

نقد و بررسی این سند

این روایت نیز مانند روایت حذیفه، از چند جهت قابل نقد و بررسی است:

۱ - ترمذی این سلسله سند را ناشناخته می داند و می گوید: این سند را فقط از طریق حدیث یحیی بن سلمه بن کهیل می شناسیم.

ترمذی پس از بیان این سخن، یحیی را با این تعبیر ضعیف می شمرد و می گوید:

این حدیث از طریق ابن مسعود «غریب»^(۳۸) است. ما آن حدیث را تنها از طریق یحیی بن سلمه بن کهیل می شناسیم و یحیی بن سلمه در حدیث تضعیف شده است^(۳۹).

۲ - طبق نظر رجال شناسان، یحیی بن سلمه بن کهیل در این اسناد، فردی ضعیف، متروک، منکر الحدیث^(۴۰) و بی اهمیّت است.

ترمذی درباره او می گوید: یحیی در حدیث تضعیف شده است.

مَقْدَسِی نظر دیگران را در مورد او این گونه بیان می کند: ابن مَعِیْن، یحیی را ضعیف می داند. ابو حاتم در مورد او می گوید: قوی نیست. بُخاری می گوید: در احادیث او احادیث منکر وجود دارد. نَسَائِی می گوید: یحیی ثقه نیست. ترمذی می گوید: او در نقل حدیث ضعیف است^(۴۱).

ذهبی نیز از او سخن به میان می آورد و می گوید: یحیی از نظر نقل حدیث ضعیف است^(۴۲).

ابن حجر سخنان رجال شناسان را در مورد یحیی مطرح کرده و می گوید: ابن حَبَّان نیز او را در میان ضعفا ذکر کرده و گفته است: وی بسیار منکر الحدیث است و به احادیث او احتجاج نمی شود. نَسَائِی در

(۳۷) مستدرک حاکم: ۳ / ۸۰، کتاب معرفت صحابه، باب ابوبکر بن ابی قحافه، حدیث ۴۴۵۶.

(۳۸) روایت غریب روایتی است که از عدّه ای از صحابه نقل شده و مشهور شود؛ ولی راوی، آن را با سندی که به آن عدّه منتهی نمی شود نقل می کند.

(۳۹) سنن ترمذی: ۵ / ۴۴۲، کتاب مناقب، باب مناقب عبدالله بن مسعود، حدیث ۳۸۳۱.

(۴۰) منکر الحدیث: کسی که حدیث منکر نقل می کند. حدیث منکر حدیثی است که مضمونش مورد تأیید نباشد.

(۴۱) الکمال فی أسماء الرجال - نسخه خطی - تهذیب الکمال: ۳۱ / ۳۶۲ و ۳۶۳.

(۴۲) الکاشف: ۳ / ۲۴۴.

الکئی در مورد او می گوید: یحیی متروک الحدیث است. ابن مُیر درباره او این گونه ابراز نظر می کند: یحیی از کسانی نیست که حدیثش نوشته شود. دارقُطنی در دو مورد از او سخن می آورد و می گوید: یحیی متروک است؛ و در مورد دیگر می گوید: ضعیف است. عجلی نیز درباره او می گوید: او از نظر نقل حدیث ضعیف است...^(۴۳).

۳ - در این سلسله سند، نام اسماعیل بن یحیی بن سلَمه نیز به چشم می خورد که او فردی ضعیف و متروک^(۴۴) است. دارقُطنی، ازدی و دیگران در مورد او می گویند: روایات اسماعیل متروکند^(۴۵).

۴ - فرد دیگری که در این سند قابل بررسی است، ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی است. او در نقل حدیث سهل انگار، متروک، ضعیف و مدلس است.

ذهبی او را این گونه معرفی کرده و می گوید: ابو زُرعه او را در نقل حدیث سهل انگار دانسته و ابو حاتم او را متروک دانسته است^(۴۶).

ابن حجر درباره ابراهیم می گوید: ابن ابی حاتم گفت: پدرم حدیث او را نوشت؛ ولی چون علاقه ای به او نداشت، به نزد او نمی رفت و مرا نیز به نزد او نمی برد. من از ابو زُرعه درباره او سؤال کردم. او پاسخ داد: گفته می شود که او احادیث را از پدرش نقل می کرد؛ سپس پدرش را رها کرد و آن احادیث را به عمویش نسبت داد؛ زیرا عمویش نزد مردم مشهورتر بود.

ابن حجر به نقل از عقیلی در مورد او می گوید: از مطین نقل شده

است که ابن مُیر او را نمی پسندید و ضعیف می شمرد. و نیز می گفت: او احادیث منکر روایت می کرد.

عقیلی در مورد ابراهیم می گوید: احادیثی که او نقل می کرد ارزشمند نبود^(۴۷). حافظ ابن عدی به همین دلیل یحیی بن سلمه بن کهیل را در کتاب الضعفاء الکبیر آورده است و سخنان عدّه ای از بزرگان را همانند بُخاری، یحیی بن معین و نسایی در جرح و تضعیف او ذکر کرده است. سپس آن حدیث را از او با همان سندی که در صحیح ترمذی آمده است ذکر می کند. متنی که او نقل کرده چنین است:

علی بن احمد بسطام، از سهل بن عثمان، از یحیی بن زکریّا، از ابن ابی زائده، از یحیی بن سلمه بن کهیل، از پدرش، از ابی الزّعرّاء از عبدالله بن مسعود نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اقتدا کنید...^(۴۸).

(۴۳) تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۱۹۶.

(۴۴) راوی متروک کسی را گویند که محدّثین از عمل به حدیث او روی برگردانند.

(۴۵) میزان الاعتدال: ۱ / ۴۱۷، المغنی فی الضعفاء: ۱ / ۱۳۴، تهذیب التهذیب: ۱ / ۳۰۳.

(۴۶) میزان الاعتدال: ۱ / ۱۳۶، المغنی فی الضعفاء: ۱ / ۱۷.

(۴۷) تهذیب التهذیب: ۱ / ۹۶.

(۴۸) الکامل فی الضعفاء ۹ / ۲۰ - ۲۱.

حافظ ذهبی با اشاره به حدیثی که حاکم آن را صحیح دانسته است می‌گوید: سند آن واهی و بی ارزش است.^(۴۹)

حافظ سیوطی به نقل از ترمذی، حاکم نیشابوری و طبرانی از ابن مسعود این گونه نقل می‌کند:

«پس از من به دو صحابی من - ابوبکر و عمر - اقتدا کنید و از روش عمار پیروی نمایید و به دستور و سفارش ابن مسعود تمسک کنید».

ترمذی در ذیل این حدیث می‌نویسد: این حدیث غریب و ضعیف است. البته طبرانی و حاکم نیشابوری آن را از ابن مسعود نقل کرده اند. این تذکر لازم است که این حدیث مورد اشکال قرار گرفته است. جای شگفتی است که حاکم و مناوی این حدیث را صحیح دانسته و به آن استشهاد کرده اند.^(۵۰) شگفت تر این که حاکم گفته است: ترمذی آن را از طریق ابن مسعود نقل کرده و روایت را حسن دانسته است.^(۵۱)

البته می‌توان این گونه اشکال کرد که فایده نقل ترمذی چه سودی دارد، با آن که در کتابش - که به صحت وصف شده است - بر ضعف آن تصریح کرده است؟! به نظر نگارنده، شاید ترمذی تنها بدین جهت آن را نقل کرده و به ضعفش تصریح کرده که هیچ کس فریب نخورد و توهم صحت آن را نکند. با وجود این که کتابش - به خصوص در بخش مناقب - مشتمل بر احادیث جعلی است. آن سان که ذهبی در شرح حال او در سیر اعلام النبلاء و دانشمندان بزرگ اهل تسنن تصریح می‌کنند.^(۵۲)

روایت ابی الدرداء

یکی دیگر از راویان حدیث اقتدا، ابی الدرداء است. ابن حجر مکی این روایت را از طبرانی این گونه نقل می‌کند:

حدیث هفتاد و دوم: طبرانی از ابی الدرداء نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید؛ زیرا آن دو ریسمانی الهی هستند که به سمت اهل زمین کشیده شده اند. هر کس به آن دو چنگ زند، در واقع به دستگیره محکمی تمسک کرده است که گسستن برای آن نیست»^(۵۳).

(۴۹) تلخیص المستدرک: ۳ / ۷۶.

(۵۰) الجامع الکبیر: ۱ / ۱۳۳.

(۵۱) فیض القدر: ۲ / ۷۳.

(۵۲) رجوع شود به سیر اعلام النبلاء: ۱۳ / ۲۷۴.

(۵۳) الصواعق المحرقة: ۷۷.

تأملی در سند روایت ابی الدرداء

سند این روایتی که از طریق ابی الدرداء نقل شده از سه جهت قابل نقد و بررسی است:

۱ - حافظ هیثمی این حدیث را از طبرانی روایت می کند و می گوید: در سند آن افرادی هستند که من آن ها را نمی شناسم.

عبارت او چنین است: ابی الدرداء می گوید که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید. آن دو ریسمانی الهی هستند که به سمت اهل زمین کشیده شده اند، هر کس به آن دو چنگ زند، در واقع به دستگیره محکمی تمسک کرده است که گسستن برای آن نیست».

این روایت را طبرانی نقل کرده است و در آن افرادی هستند که من آن ها را نمی شناسم^(۵۴).

۲ - معجم طبرانی از کتاب هایی نیستند که به صحت وصف شده باشند، حتی از کتاب هایی هم به شمار نمی آیند که نویسندگان آن ها بر خود لازم کرده باشند که فقط احادیث صحیح را نقل کنند. بنا بر این، به مجرد این که حدیثی در یکی از معجم سه گانه طبرانی (معجم الکبیر، الاوسط والصغیر) وجود دارد، نمی توان به آن حدیث استناد کرد.

۳ - در مسند ابی الدرداء در حدیث صحیحی چنین آمده است:

ام الدرداء می گوید: روزی ابو الدرداء در حالی که خشمگین بود، نزد من آمد. گفتم: از چه چیز به خشم آمده ای؟

گفت: به خدا سوگند! چیزی از کارهای محمد صلی الله علیه وآله نمی دانم جز این که به صورت دسته جمعی نماز می خوانند.

اگر به راستی ابو الدرداء این کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله را که «به ابوبکر و عمر اقتدا کنید...» شنیده بود، قطعاً این سخن را بیان نمی کرد.

روایت انس بن مالک

یکی دیگر از راویان این روایت، انس بن مالک است. جلال الدین سیوطی این روایت را این گونه نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«پس از من به دو صحابی من؛ ابوبکر و عمر اقتدا کنید و از روش عمّار پیروی نمایید و به دستور و سفارش ابن مسعود تمسک کنید».

سیوطی پس از نقل این روایت می گوید: این روایت را ترمذی از ابن مسعود، و رویانی از حذیفه نقل کرده اند. ابن عدی نیز آن را در الکامل از انس نقل کرده است^(۵۵).

(۵۴) مجمع الزوائد: ۹ / ۴۰، کتاب مناقب، باب آن چه که پیرامون ابوبکر، عمر و غیر این دو از خلفاء و دیگران وارد شده است، حدیث ۱۴۳۵۶.

تأملی در سند روایت انس

همان گونه که روشن شد، سندهای روایاتی که حدیث اقتدا را بازگو می کردند، قابل نقد و بررسی بودند؛ چرا که ترمذی بعد از نقل حدیث ابن مسعود آن را ضعیف می داند. از طرفی ضعف حدیث حذیفه با تمام طرق آن ثابت شده است. اینک حدیث انس را در ترازوی نقد قرار می دهیم. این حدیث در کتاب الکامل ابن عدی این گونه آمده است:

ابوزید حَمَّاد بن دلیل (قاضی مدائن)، از علی بن حسن بن سلیمان، از احمد بن محمد بن مُعَلِّی آدمی، از ابورجاء مسلم بن صالح، از حَمَّاد بن دلیل، از عمر بن نافع نقل می کند که عمرو بن هرم گوید: من و جابر بن زید نزد انس بن مالک رفتیم. انس گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به آن دو که بعد از من هستند؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید و به دستور و سفارش ابن اُمّ عبد تمسک کنید و از روش عَمَّار پیروی نمایید». نظیر همین روایت را با همان اسناد، محمد بن عبد الحمید فرغانی، از صالح بن حکیم بصری، از ابورجاء مسلم بن صالح، از ابو زید حَمَّاد بن دلیل (قاضی مدائن)، از عمر بن نافع برای ما نقل کرده است.

محمد بن سعید حرّانی، از جعفر بن محمد بن صباح، از مسلم بن

صالح بصری نیز نظیر همین روایت را با همان اسناد برای ما نقل کرده است.

همچنین علی بن حسن بن سلیمان، از احمد بن محمد بن مُعَلِّی آدمی، از مسلم بن صالح، از حَمَّاد بن دلیل، از عمر بن نافع، از عمرو بن هرم، از ربعی، از حذیفه، از پیامبر صلی الله علیه وآله همین روایت را برای ما نقل کرد.

ابن عدی می گوید: حَمَّاد بن دلیل که یکی از راویان این حدیث است، روایات کمتری نقل کرده است. وی برای این حدیث دو سند ذکر کرده است که آن دو را جز او کسی ذکر نکرده است^(۵۶).

نقد سند

اکنون که این اسناد را با تفصیل نقل کردیم، جا دارد که راویان آن را نیز نقد و بررسی نماییم.

در همه این اسناد این عبارت آمده است: مسلم بن صالح، از حَمَّاد بن دلیل، از عمر بن نافع، از عمرو بن هرم.

این راویان از نظر رجال شناسان قابل قبول نیستند. در مورد عمرو بن هرم دانستید که او مورد طعن و قرح واقع شده است.

از طرفی یحیی بن معین درباره عمر بن نافع می گوید: حدیث عمر اهمیت ندارد^(۵۷).

(۵۵) الجامع الصغیر: ۱ / ۸۲، حرف همزه، حدیث ۱۳۱۹.

(۵۶) الکامل فی الضعفاء: ۳ / ۲۹ - ۳۰.

از ابن سعد نقل شده که در مورد او گفته است: به حدیث او احتجاج نمی شود^(۵۸).
در مورد حمّاد بن دلیل نیز رجال شناسان این گونه اظهار نظر کرده اند: ابن عدی نام او را در کتاب
الکامل فی الضعفاء آورده است.
ذهبی نیز او را در المغنی فی الضعفاء^(۵۹) و در میزان الاعتدال فی نقد الرجال آورده و می افزاید: ابوالفتح ازدی
و دیگران او را ضعیف دانسته اند^(۶۰).
ابن جوزی نیز نام او را در الضعفاء آورده است^(۶۱).
اما در مورد مسلم بن صالح باید بگوییم که تا کنون او را شناخته ایم.

روایت عبدالله بن عمر

عبدالله بن عمر نیز از روایان حدیث اقتدا به شمار می آید. ذهبی روایت او را این گونه نقل می کند:
احمد بن صالح، از ذو النون مصری، از مالک، از نافع نقل می کند که ابن عمر می گوید: پیامبر خدا صلی الله
علیه وآله فرمود: «پس از من به آن دو اقتدا کنید».
ذهبی پس از نقل این روایت می گوید: این روایت اشتباهی است که از احمد سر زده و قابل اعتماد
نیست^(۶۲).
ذهبی در موردی دیگر، این روایت را نقل می کند که عقیلی، پس از ذکر نام محمد بن عبدالله بن عمر بن
قاسم بن عبدالله بن عبیدالله بن عاصم بن عمر بن خطاب عدوی عمری می گوید: حدیث او صحیح نیست و
این راوی به نقل حدیث شناخته نشده است.
ذهبی در طریق دیگری می گوید: احمد بن خلیل، از ابراهیم بن محمد حلبی، از محمد بن عبدالله بن
عمر بن قاسم، از مالک، از نافع نقل می کند که ابن عمر در روایت مرفوعه ای می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله
فرمود: «بعد از من به آن دو اقتدا کنید».
چنین حدیثی ارتباطی به روایات مالک ندارد.

(۵۷) الکامل فی الضعفاء: ۶ / ۹۳.

(۵۸) تهذیب التهذیب: ۷ / ۴۲۳.

(۵۹) المغنی فی الضعفاء: ۱ / ۲۸۶.

(۶۰) میزان الاعتدال: ۲ / ۳۵۹.

(۶۱) کتاب الضعفاء والمتروکین: ۱ / ۲۳۳، رک: حاشیه تهذیب الکمال: ۷ / ۲۳۶.

(۶۲) میزان الاعتدال: ۱ / ۲۴۲ - ۲۴۳.

دارقطنی در این زمینه می‌گوید: همین عمّری از مالک، اباطیلی را نقل می‌کند. ابن منده می‌گوید: او احادیث منکری دارد^(۶۳).

این روایت را ابن حجر نقل می‌کند و می‌گوید که عقیلی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: این حدیث منکر است و اصلی ندارد.

این روایت را دارقطنی نیز از احمد بن خلیل بصری با سندش نقل می‌کند و سند او را همان گونه ذکر کرده، سپس می‌گوید: این سند مسلم نیست و همین عمّری از نظر نقل حدیث ضعیف است...^(۶۴).

همچنین ذهبی و ابن حجر این حدیث را در شرح حال احمد بن محمد بن غالب باهلی آورده اند و پس از نقل گفتار علما در سرزنش و جرح او می‌گویند:

از جمله روایات مصیبت بار او این است که می‌گوید: محمد بن عبدالله عمری، از مالک، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «پس از من به آن دو نفر یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید».

آن‌ها پس از این سخن می‌گویند: این حدیث به دروغ به مالک نسبت داده شده است.

ابوبکر نقّاش می‌گوید: این حدیث بی‌ارزش و واهی است^(۶۵).

تأملی در سند حدیث عبدالله بن عمر

از سخنان ذهبی، ابن حجر و دیگران معلوم شد که حدیث عبدالله بن عمر از همه طرق آن باطل است. به همین جهت و برای رعایت اختصار، از آوردن سخنان دیگران در مورد رجال این اسانید خودداری می‌کنیم و به همین مقدار بسنده می‌نماییم.

جای شگفتی است که حافظ ابن عساکر^(۶۶) و امثال او کتاب‌هایشان را با این احادیث منکر و نظایر آن پر

کرده و صفحات آن‌ها را سیاه کرده اند!!

روایت جدّه عبدالله بن ابی هذیل

راوی دیگری که به نقل حدیث اقتدا به شیخین پرداخته، جدّه عبدالله بن ابی هذیل است. روایت او را

ابن حزم این گونه نقل می‌کند:

(۶۳) میزان الاعتدال: ۶ / ۲۱۸ - ۲۱۹.

(۶۴) لسان المیزان: ۵ / ۲۴۰.

(۶۵) میزان الاعتدال: ۱ / ۲۸۶، لسان المیزان: ۱ / ۳۷۸.

(۶۶) تاریخ دمشق: ۳۲ / ۱۵۱.

احمد بن محمد بن جسور، از احمد بن فضل دینوری، از محمد بن جریر، از عبدالرحمان بن اسود طفاوی، از محمد بن کثیر ملائی، از مفضل ضبی، از ضرار بن مره، از عبدالله بن ابی هذیل عنزی نقل می کند که جدّه اش می گوید که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«پس از من به آن دو نفر؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید و از روش عمار پیروی نمایید و به دستور و سفارش ابن اُمّ عبد تمسک کنید»^(۶۷).

تأملی در سند روایت جدّه عبدالله بن ابی هذیل

در نقد این حدیث با این سند، به سخن خود حافظ ابن حزم بسنده می کنیم. متن کلام او این گونه است:

روایت «اقتدا کنید...» حدیث صحیحی نیست؛ زیرا از شخصی مجهول که به عنوان مولای ربعی نام برده شده، نقل شده است. از طرفی این حدیث از مفضل، از ضبی نقل شده که او نیز حجّت نیست. آن سان که احمد بن محمد بن جسور... برای ما نقل کرد(۲).

بخش دوم

دیدگاه علمای بزرگ اهل سنت

پیرامون سند حدیث اقتدا

سند حدیث اقتدا در سخنان علمای بزرگ اهل سنت^(۶۸)

با توجه به آن چه بیان شد، دانستیم که سندهای حدیث اقتدا در کتاب هایی که به نام صحیح معروفند از اعتبار ساقط است چه برسد به کتاب های دیگر.

در این بخش عین عبارات پیشوایان رجال شناس اهل سنت را در طعن و ایراد آن حدیث ذکر می کنیم؛ چه به طور مطلق و با واژگانی همچون: موضوع، باطل، غیر صحیح و منکر؛ و چه بر اساس برخی از وجوهی که در سخنان آن ها به آن موارد اطلاع یافتیم و در آینده به آن ها اشاره خواهیم کرد.

۱ - کلام ابوحاتم رازی

یکی از پیشوایان اهل سنت که حدیث اقتدا را مورد نقد و بررسی قرار داده است، ابوحاتم محمد بن ادريس رازی است. او این حدیث را مورد طعن و ایراد قرار داده است. مناوی در شرحش به نقل از ابن حجر می نویسد:

ابوحاتم آن حدیث را دارای اشکال دانسته است. بزّار نیز همچون ابن حزم می گوید: این حدیث، صحیح نیست؛ زیرا عبدالمملک سخنی از ربعی نشنیده است و ربعی نیز سخنی از حذیفه نشنیده است؛ ولی برای حدیث شاهدهی وجود دارد...^(۶۹).

نگاهی به شرح حال ابوحاتم رازی

ابوحاتم رازی (درگذشته سال ۲۷۷ هـ) از پیشوایان بزرگ و حقاظی به شمار می آید که دانشمندان اهل سنت بر وثاقت و جلالت آن ها اتفاق نظر دارند؛ بلکه او را از هم ردیفان بخاری و مسلم قرار داده اند. سَمَعانی در مورد ابوحاتم می گوید: او پیشوای بزرگ عصر خود بود و در مشکلات حدیث به او رجوع می شد... وی از علمای

مشهوری است که به فضل، حفظ و رحل سفر برای کسبِ دانش و اخذ حدیث وصف شده است...^(۷۰).

(۶۸) گفتنی است مطالبی که در تکریم و بزرگداشت علمای اهل تسنن نقل می شود، برای نشان دادن اهمیت و جایگاه آنان در بین اهل تسنن در جهت تکذیب روایت ساختگی اقتدا به شیخین است وگرنه این تأییدات مورد قبول شیعیان نیست.

(۶۹) فیض القدیر، شرح جامع الصغیر: ۲ / ۷۲ و ۷۳ گفتنی است که عبارت کامل او بیان خواهد شد.

ابن اثیر در این زمینه می گوید: ابوحاتم از هم ردیفان بخاری و مسلم است^(۷۱).

ذهبی او را این گونه توصیف می کند: ابوحاتم رازی، محمد بن ادريس بن منذر حنظلی، امام، حافظ بزرگ، و یکی از اعلام و بزرگان دانش است...^(۷۲).

ذهبی در جایی دیگر می گوید: ابوحاتم رازی، امام، حافظ، ناقد حدیث و شیخ محدثین است. او از هم ردیفان بخاری است...^(۷۳).

و بالاخره شهرت او تا آن جاست که شرح حال وی در کتاب های متعدّد و معتبر اهل سنت آمده است^(۷۴).

۲ - کلام ابو عیسیٰ ترمذی

یکی دیگر از بزرگانی که حدیث اقتدا را مورد طعن قرار داده است، ابو عیسیٰ ترمذی صاحب الجامع الصحیح است. وی درباره این حدیث این گونه می گوید:

ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی بن سلمة بن کهیل، از پدرش، و او از پدر سلمه، از ابو زعراء نقل می کند که ابن مسعود می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«پس از من به دو صحابی من؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید و از روش عمّار پیروی نمائید و به دستور و سفارش ابن مسعود تمسک کنید».

این حدیث با این سند از ابن مسعود غریب است. ما آن را فقط از طریق یحیی بن سلمة بن کهیل می شناسیم. یحیی بن سلمه در حدیث ضعیف دانسته شده است.

از طرفی نام ابو زعراء عبدالله بن هانی است؛ و ابو زعرائی که شعبه، ثوری و ابن عیینّه از او روایت نقل می کنند، نامش عمرو بن عمرو است. او پسر برادر ابي الاحوص از اطرافیان ابن مسعود است^(۷۵).

نگاهی به شرح حال ابو عیسیٰ ترمذی

ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ ترمذی (درگذشته سال ۲۷۹ هـ)، نویسنده یکی از صحاح شش گانه ای است که نیازی به معرفی، توضیح و شرح حال ندارد؛ زیرا که در بین اهل سنت هیچ اختلافی در جلالت، عظمت و اعتبار کتابش نیست. کتاب های معتبری شرح حال او را نگاشته اند^(۷۶).

(۷۰) الانساب: ۲ / ۲۷۹.

(۷۱) الکامل فی التاریخ: ۷ / ۴۳۹.

(۷۲) تذکرة الحفّاظ: ۲ / ۵۶۷.

(۷۳) سیر اعلام النبلاء: ۱۳ / ۲۴۷.

(۷۴) رک: تاریخ بغداد: ۲ / ۷۳، تهذیب التهذیب: ۹ / ۳۱، البدایة والنهائة: ۱۱ / ۵۹، الوافی بالوفیات: ۲ / ۱۸۳ و طبقات الحفّاظ: ۲۵۵.

(۷۵) سنن ترمذی: ۵ / ۴۴۲، کتاب مناقب، باب مناقب عبدالله بن مسعود، حدیث ۳۸۳۱.

۳ - کلام ابوبکر بزار

یکی دیگر از بزرگان علمای اهل سنت که این حدیث را باطل دانسته است، حافظ شهیر، ابوبکر احمد بن عبد الخالق بزار (درگذشته سال ۲۹۲ هـ) و نویسنده کتاب المسند است. البته پیش تر بطلان این حدیث را از نظر او در کلام مناوی بررسی کردیم.

نگاهی به شرح حال ابوبکر بزار

ذهبی درباره ابوبکر بزار این گونه می گوید:

حافظ، علامه، ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق بصری، نویسنده کتاب های المسند [الکبیر] و المعلل و...^(۷۷).

همچنین ذهبی در مورد دیگر، وی را با واژه شیخ، امام، حافظ کبیر و... وصف می کند^(۷۸).
ابوبکر بزار در کتاب های تاریخی و رجالی وصف و مدح شده است^(۷۹).

۴ - کلام ابوجعفر عقیلی

حافظ بزرگ، ابو جعفر عقیلی (درگذشته سال ۳۲۲ هـ) نیز در کتاب الضعفاء این حدیث را نقد کرده است. او می گوید:

محمد بن عبدالله بن عمر بن قاسم عمری، از مالک - که احادیث او صحیح نیستند و به نقل حدیث شناخته نشده است - از احمد بن خلیل خریبی، از ابراهیم بن محمد حلبی، از محمد بن عبدالله بن عمر بن قاسم بن عبدالله بن عبیدالله بن ابراهیم بن عمر بن خطاب از مالک، از نافع نقل می کند که ابن عمر می گوید:
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«به دو امیری که پس از من هستند؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید».

عقیلی در ادامه می گوید: این حدیث منکری است و در روایت مالک این خبر وجود ندارد^(۸۰).

البته حافظ ذهبی و حافظ ابن حجر نیز طعن و خدشه عقیلی را نسبت به این حدیث ذکر کرده اند و - همان طور که خواهید دانست - بر آن تکیه کرده اند.

(۷۶) رك: وفيات الاعيان: ۴ / ۲۷۸، تذكرة الحفاظ: ۲ / ۶۳۳، سير اعلام النبلاء: ۱۳ / ۲۷۰، تهذيب التهذيب: ۹ / ۳۸۷، البداية والنهاية: ۱۱ / ۶۶،

الوفاي بالوفيات: ۴ / ۲۹۴ و طبقات الحفاظ: ۲۷۸.

(۷۷) تذكرة الحفاظ: ۲ / ۶۵۳ - ۶۵۴.

(۷۸) سير اعلام النبلاء: ۱۳ / ۵۵۴.

(۷۹) رك: تاريخ بغداد: ۴ / ۳۳۴، النجوم الزاهرة: ۳ / ۱۵۷، المنتظم: ۶ / ۵۰، تذكرة الحفاظ: ۲ / ۶۵۳، الوفاي بالوفيات: ۷ / ۲۶۸، طبقات

الحفاظ: ۲۸۵، تاريخ اصفهان: ۱ / ۱۰۴ و شذرات الذهب: ۲ / ۲۰۹.

(۸۰) الضعفاء الكبير: ۴ / ۹۴ و ۹۵.

همچنین عقیلی، شرح حال یحیی بن سلمة بن کهیل را در الضعفاء آورده و آن حدیث را از او از ابن مسعود با همان سندی که در صحیح ترمذی آمده، نقل کرده است و عین عبارت او در بخش یکم بیان شد.

نگاهی به شرح حال ابو جعفر عقیلی

شرح حال عقیلی را همه سیره نویسان و شرح حال نگاران نگاشته و او را ستوده اند. ذهبی در شرح حال او می گوید:

مسلمة بن قاسم در مورد عقیلی می گوید که عقیلی جلیل القدر و شرافتمند بود و من مانند او را ندیدم... و حافظ ابوالحسن ابن سهل قَطَّان می گوید که ابو جعفر، ثقه، جلیل القدر، عالم به حدیث و در حفظ احادیث بر همه مقدّم بود. وی در سال ۳۲۲ هـ وفات یافت^(۸۱).

اطلاعات بیشتر از شرح حال عقیلی در کتاب های معتبر اهل سنت وجود دارد^(۸۲).

۵ - کلام ابوبکر نقاش

حافظ بزرگ، ابوبکر نقاش (درگذشته سال ۳۵۴ هـ) نیز این حدیث را مورد طعن قرار داده است. حافظ ذهبی پس از آن که شرح حال احمد بن محمد بن غالب باهلی را ذکر می کند، می گوید: ابوبکر نقاش گفت که آن حدیث واهی و بی ارزش است^(۸۳).

نگاهی به شرح حال ابوبکر نقاش

شرح حال ابوبکر نقاش در منابع سیره نویسان نگاشته شده است. ذهبی در سیر اعلام النبلاء او را این گونه توصیف می کند: او علامه مفسر و شیخ قاریان است^(۸۴).

البته بزرگان دیگر نیز او را با اوصاف بسیار ارزشمندی وصف کرده اند^(۸۵).

۶ - کلام ابن عدی جرجانی

(۸۱) تذکرة الحفاظ: ۳ / ۸۳۳ - ۸۳۴ .

(۸۲) رك: سیر اعلام النبلاء: ۱۵ / ۲۳۶، الوافی بالوفیات: ۴ / ۲۹۱، طبقات الحفاظ: ۳۴۶ و منابع دیگر.

(۸۳) میزان الاعتدال: ۱ / ۲۸۶.

(۸۴) سیر اعلام النبلاء: ۱۵ / ۵۷۳.

(۸۵) تذکرة الحفاظ: ۳ / ۹۰۸، تاریخ بغداد: ۲ / ۲۰۱، المنتظم: ۷ / ۱۴، وفیات الاعیان: ۴ / ۲۹۸، الوافی بالوفیات: ۲ / ۳۴۵، مرآة الجنان: ۲ / ۲۴۷.

طبقات الحفاظ: ۳۷۱.

یکی دیگر از بزرگانی که از حدیث اقتدا ایراد گرفته است، حافظ ابواحمد ابن عدی (درگذشته سال ۳۶۵ هـ) است. او این حدیث را از انس بن مالک و در ضمن شرح حال حماد بن دلیل در کتاب الضعفاء آورده است.

سیوطی نیز در الجامع الصغیر از او نقل می کند و همان جا تصریح می کند که این حدیث را حماد بن دلیل برای او با دو سند روایت کرده و این دو سند را جز حماد بن دلیل شخص دیگری نیاورده است^(۸۶).

نگاهی به شرح حال ابن عدی

حافظ ابواحمد ابن عدی، از بزرگان پیشوایان جرح و تعدیل در بین اهل سنت است. سمعی در شرح حال ابن عدی می نویسد:

او حافظ دوران خود بود و برای کسب علم و دانش، به اسکندریه و سمرقند بار سفر بست و بدین منظور به شهرهای مختلف وارد شد و محضر اساتیدی را درك کرد... وی حافظی با اتقان بود که در عصر خود نظیری نداشت... .

حمزة بن یوسف سهمی در این زمینه می گوید: از دارقطنی خواستم کتابی در ضعفاء محدثان بنگارد.

گفت: آیا کتاب ابن عدی را نداری؟

گفتم: آری.

گفت: همان کافی است، چیزی بر آن نمی توان افزود^(۸۷).

شرح حال حافظ ابو احمد ابن عدی در کتاب های متعددی آمده است^(۸۸).

۷ - کلام ابوالحسن دارقطنی

حافظ نامی ابوالحسن دارقطنی (درگذشته سال ۳۸۵ هـ) نیز به نقد حدیث اقتدا پرداخته است. وی پس از نقل این حدیث با سند خود از

عمری می گوید: نقل این حدیث ثابت نشده است و این عمری در نقل حدیث ضعیف است^(۸۹).

نگاهی به شرح حال ابوالحسن دارقطنی

کتاب های رجال و تاریخی مملو از ستایش دارقطنی است. ذهبی او را این گونه توصیف می کند:

(۸۶) البته ما در بخش یکم متن این دو سند را بیان کردیم، و اشکال آن دو را از نظر ابن عدی و دیگر علما نقل نمودیم. ر.ك صفحه ۴۳ - ۴۵ از همین کتاب.

(۸۷) الانساب: ۲ / ۴۱.

(۸۸) ر.ك تذكرة الحفاظ: ۳ / ۱۶۱، شذرات الذهب: ۳ / ۵۱، مرآة الجنان: ۲ / ۳۸۱ و منابع دیگر.

(۸۹) ر.ك لسان المیزان: ۵ / ۲۴۰.

دارقطنی، ابوالحسن علی بن عمر بن احمد بغدادی، حافظ مشهور و نویسنده کتاب هایی است... حاکم از او نام برده و می گوید: دارقطنی در حفظ، فهم، ورع و پارسایی یگانه زمان خود شد، و در میان قاریان و نحویان امام شد. او را فراتر از آن چه برایم وصف شده بود یافتیم. وی دارای مصتفاقی است که ذکر نام آن ها به طول می انجامد.

ذهبی ادامه می دهد که خطیب بغدادی در مورد او می گوید:

وی یگانه عصر خود و فرد بی نظیری بود که پناهگاه روزگارش بود و امام زمان خود به شمار می آمد... .

قاضی ابوطیب طبری در مورد او این گونه ابراز می دارد: دارقطنی در حدیث امیرالمؤمنین!! بود^(۹۰).

این کثیر در وصف او می گوید:

او حافظ بزرگ و از مدّت ها قبل تا زمان حاضر استاد این رشته بود... وی یگانه بی نظیر و پیشوای روزگار خود بود... او دارای آن کتاب مشهور است.

این کثیر می گوید که ابن جوزی به وصف او پرداخته و می گوید:

او ویژگی هایی از قبیل: معرفت حدیث، علم به قراءات، نحو، فقه و شعر را در خود جمع کرده بود.

پیشوایی در علوم، عدالت و صحت عقیده نیز در او جمع بود^(۹۱).

شرح حال او نیز در کتاب های معتبر اهل سنت وجود دارد^(۹۲).

۸ - کلام ابن حزم اندلسی

یکی دیگر از علمانی که با صراحت بر بطلان این حدیث و عدم جواز احتجاج به آن حکم کرده است. حافظ ابن حزم اندلسی (درگذشته سال ۴۷۵ هـ) است. او در مورد حدیث اقتدا این گونه می گوید:

روایت «پس از من به آن دو اقتدا کنید» حدیث صحیحی نیست؛ زیرا از فردی مجهول به نام مولای ربعی

و همچنین از مفضل ضبی نیز نقل شده است که روایت او حجت نیست.

همچنین می گوید: احمد بن محمد بن جسور، از احمد بن فضل دینوری، از محمد بن جریر، از

عبدالرحمان بن اسود طغاوی، از محمد بن کثیر ملائی، از مفضل ضبی، از ضرار بن مرّه، از عبدالله بن ابی هذیل

عنزی، از جدّه اش نیز این روایت را برای ما نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«پس از من به آن دو نفر؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و از روش عمّار پیروی نمایید و به دستور و

سفارش ابن مسعود تمسک کنید».

(۹۰) العبر: ۲ / ۱۶۷.

(۹۱) البدایة والنهاية: ۱۱ / ۳۶۲.

(۹۲) ر.ك وفیات الاعیان: ۲ / ۴۵۹، تاریخ بغداد: ۱۲ / ۳۴، النجوم الزاهرة: ۴ / ۱۷۲، طبقات الشافعية: ۳ / ۴۶۲، طبقات القراء: ۱ / ۵۵۸ و منابعی

ابن حزم ادامه می‌دهد: این حدیث را احمد بن قاسم از پدرش قاسم بن محمد بن قاسم بن اصبخ، از قاسم بن اصبخ، از اسماعیل بن اسحاق قاضی، از محمد بن کثیر، از سفیان ثوری، از عبدالملک بن عمیر، از مولای ربیع، از ربیع، از حذیفه برای ما نقل می‌کند. همچنین این حدیث را از یکی از اصحابمان، از قاضی ابوالولید ابن فرضی، از ابن الدخیل، از عقیلی، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از وکیع، از سالم مرادی، از عمرو بن هرم، از ربیع بن خراش و ابی عبدالله - یکی از اصحاب حذیفه - از حذیفه نیز اخذ کرده ایم.

وی پیرامون سند حدیث می‌گوید: در مورد سند این حدیث برخی خدشه وارد کرده اند. ابو محمد می‌گوید: سالم از نظر نقل حدیث ضعیف است. بعضی‌ها مولای ربیع را هلال نامیده اند در حالی که او مجهول بوده و اصلاً شناخته نشده است. و اگر چنین ادعایی صحیح باشد، به ضرر آن هاست نه به نفعشان؛ زیرا آن‌ها (مالکی‌ها، حنفی‌ها و شافعی‌ها) بیش از هر کس ابوبکر و عمر را ترک کرده و کنار گذاشته بودند.

ابن حزم اندلسی در ادامه می‌افزاید: ما پیش‌تر توضیح دادیم که اصحاب مالک در پنج مورد با ابوبکر، و در سی مورد با عمر مخالفت کرده اند. البته این‌ها مواردی است که فقط در موطأ روایت کرده اند.

همچنین گفتیم که ابوبکر و عمر با هم اختلاف داشتند. البته تبعیت از آن دو در مواردی که اختلاف عقیده دارند، متعذر و غیر ممکن است و به خاطر آن کسی معذور نیست^(۹۳).

ابن حزم در کتاب الفصل می‌گوید:

ابو محمد می‌گوید: اگر ما تدلیس و نیز بیان امری را - که اگر دشمنان ما به آن دست می‌یافتند از خوشحالی پرواز می‌کردند، یا از ناراحتی ساکت و مبهوت می‌شدند - جایز می‌دانستیم، به طور قطع به این روایت نقل شده که حضرتش فرموده باشد: «پس از من به آن دو؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید» احتجاج می‌کردیم.

ابو محمد می‌گوید: ولی این حدیث صحیح نیست و خداوند ما را از احتجاج و استدلال به آن چه صحیح نیست در امان دارد^(۹۴).

نگاهی به شرح حال ابن حزم اندلسی

شرح حال نگاران، حافظ ابو محمد علی بن احمد بن حزم اندلسی را فقیه، مورد اعتماد و ثقة می‌دانند و با شرح حال نیکویی در کتاب هایشان از او یاد کرده اند. گرچه صراحت و تندگی کلامش را مورد انتقاد قرار داده اند.

حافظ ابن حجر در مورد ابن حزم می‌گوید:

(۹۳) الإحكام في أصول الأحكام: ۶ / ۸۰۹ .

(۹۴) الفصل في الأهواء والملل والنحل: ۳ / ۲۷ .

او فقیه، حافظ، ظاهری مذهب^(۹۵) و نویسنده کتاب های فراوانی است. وی جدّاً از قدرت حفظ بالایی برخوردار بود؛ ولی به دلیل اطمینانی که به حافظه اش داشت، در سخن گفتن بی پروا بود؛ نظیر اظهار نظر در جرح و تعدیل افراد و تبیین نام راویان. از این رو تصوّرات زشتی نسبت به او ایجاد می شد.

صاعد بن احمد ربعی درباره او می گوید: در میان همه اندلسی ها، ابن حزم در علوم جامع تر و از معارف سرشارتر بود. با وجود این ابن حزم در دانش بیان مهارت داشت، از علم بلاغت بهره مند بود و به سیره و انساب نیز آشنا بود.

حُمیدی او را این گونه وصف می کند:

وی حافظ حدیث بود و قدرت استنباط احکام را از کتاب و سنّت داشت. در علوم بسیاری متخصص بود. عامل به علمش بود. در ذکاوت، سرعت حافظه، تدبّر و کرامت نفس همانند او را ندیدم. وی در روایات و حدیث شناسی بسیار توانمند بود.

تاریخ نویس اندلسی، ابو مروان بن حَبّان نیز به توصیف او پرداخته و او را این گونه معرفی می کند: ابن حزم در حدیث، فقه، نسب و ادبیات متخصص بود؛ افزون بر این که از انواع دانش های قدیمی نیز آگاهی داشت. البته تخصص های او به دور از اشتباه نبود؛ زیرا با جرأت در پی تمام فنون رفته بود^(۹۶). شرح حال ابن حزم در کتاب های اهل سنّت آمده است^(۹۷).

۹ - کلام شمس الدّین ذهبی

حافظ بزرگ، شمس الدّین ذهبی (درگذشته سال ۷۴۸ هـ) نیز در موارد متعدّدی این حدیث را باطل اعلام کرده و به سخنان بزرگان فن حدیث و رجال شناسی استشهاد کرده است. به نظرات او و مطالبی را که از دیگران نقل کرده است توجّه کنید. وی می گوید:

احمد بن صلیح، از ذوالنون مصری، از مالک، از نافع، از ابن عمر این حدیث را نقل کرد که [پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود]: «پس از من به آن دو اقتدا کنید» و این حدیث درست نبوده و نزد احمد نیز مورد اعتماد نیست^(۹۸).

ذهبی در مورد دیگری می گوید: احمد بن محمّد بن غالب باهلی، (غلام خلیل)، از اسماعیل بن ابی اویس، شیبان و قرّة بن حبیب؛ و از او ابن کامل، ابن سمّاک و گروهی دیگر نقل حدیث می کنند. وی از زاهدان بزرگ در بغداد بود.

(۹۵) این مذهب فرقه ای از اهل تسنّن است که به ظواهر الفاظ روایات عمل می کنند و هیچ گونه تأویل و توجیّهی را قبول ندارند.

(۹۶) لسان المیزان: ۴ / ۲۳۹ - ۲۴۱.

(۹۷) ر.ک وفیات الاعیان: ۳ / ۱۳، نفع الطیب: ۱ / ۳۶۴، العبر فی خبر من غبر: ۳ / ۲۳۹.

(۹۸) میزان الاعتدال: ۱ / ۲۴۲ - ۲۴۳.

ابن عدی گوید: از ابو عبدالله نهاوندی شنیدم که می گفت: به غلام خلیل گفتم: این مطالبی که نقل می کنی چیست؟

گفت: این ها را جعل می نمایم تا قلب توده مردم را نرم کنیم!!

ابو داوود می گوید: بیم آن دارم که این فرد دجال (مدعی دروغین) بغداد باشد.

دارقطنی درباره او می گوید: وی متروک است... .

ذهبی می افزاید: از جمله روایت های مصیبت بار او این است که می گوید: محمد بن عبدالله عمری از مالک از نافع از ابن عمر برای ما نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «پس از من به آن دو؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید».

این روایت به دروغ به مالک نسبت داده شده است و ابوبکر نقاش می گوید: این حدیث بی ارزش و واهی است...^(۹۹).

ذهبی در جای دیگری می گوید: این حدیث را محمد بن عبدالله بن عمر بن قاسم بن عبدالله بن عبیدالله بن عاصم بن عمر بن خطاب عدوی عمری نقل می کند.

عقیلی از او یاد کرده و گفته است: حدیث او صحیح نیست و به نقل حدیث شناخته نشده است. احمد بن خلیل، از ابراهیم بن محمد حلبی، از محمد بن عبدالله بن عمر بن قاسم، از مالک، از نافع نقل می کند که ابن عمر در حدیث مرفوعه ای می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «پس از من به آن دو [ابوبکر و عمر] اقتدا کنید».

در روایات مالک خبری از این حدیث نیست؛ بلکه این حدیث از طریق حذیفه بن یمان معروف است.

دارقطنی می گوید: این عمری سخنان اباطیلی را از قول مالک نقل می کند.

ابن منده در مورد عمری می گوید: او حدیث های منکر دارد^(۱۰۰).

ذهبی در جای دیگری می گوید: یحیی بن سلمه بن کهیل از پدرش از ابی زعراء نقل می کند که ابن مسعود در روایت مرفوعه ای نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«پس از من به آن دو؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید، از روش عمار پیروی نمایید و به دستور و سفارش

ابن مسعود تمسک کنید».

ذهبی پس از نقل این حدیث می گوید: سند آن بی ارزش و واهی است^(۱۰۱).

(۹۹) میزان الاعتدال: ۱ / ۲۸۵ - ۲۸۶.

(۱۰۰) میزان الاعتدال: ۶ / ۲۱۸ و ۲۱۹.

(۱۰۱) تلخیص المستدرک: ۳ / ۷۵ و ۷۶.

نگاهی به شرح حال شمس الدین ذهبی

ذهبی معروف تر از آن است که معرفی شود. او در تاریخ و سیره نویسی، پیشوای متأخرین از مورخان و سیره نویسان است و نظر او در «جرح و تعدیل» نزد آن ها حجت است. برای آگاهی بیشتر از شرح حال شمس الدین ذهبی می توانید به برخی از منابعی که حاوی شرح حال او هستند مراجعه نمایید^(۱۰۲).

۱۰ - کلام نورالدین هیثمی

یکی دیگر از علمایی که به صراحت حدیث اقتدا را باطل دانسته است، حافظ، نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی (درگذشته سال ۸۰۷) است. وی این حدیث را از ابی الدرداء این گونه نقل می کند: ابی الدرداء می گوید که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«پس از من به آن دو؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید، زیرا آن دو ریسمان الهی هستند [که به سمت اهل زمین] کشیده شده اند. هر که به آن دو تمسک کند، در واقع به دستگیره محکمی تمسک کرده است که گسستن برای آن نیست».

طبرانی این روایت را نقل کرده است. در سند آن راویانی هستند که من آن ها را نمی شناسم^(۱۰۳).

این روایت از ابن مسعود نیز نقل شده است که پیش تر روایت او ذکر شد.

نگاهی به شرح حال نورالدین هیثمی

حافظ نورالدین هیثمی، از حافظان بزرگ عامه و از پیشوایان بزرگ آن هاست. حافظ سخاوی آن گاه که هیثمی را به حافظ وصف می کند درباره وی می نویسد: او در دین، تقوا، زهد، روی آوری به علم، عبادت، دعا و خدمت به استاد عجیب بود... . استاد ما در معجم خود، هیثمی را این گونه توصیف می کند: او فردی خیر، آرام، نرم خو و سلیم النفس بود. به شدت نهی از منکر می کرد و نسبت به استادمان و فرزنداناش - به خاطر دوست داشتن حدیث و اهل آن - بسیار پرتحمل بود... . برهان حلبی درباره او می گوید: وی از نیکان قاهره بود.

(۱۰۲) ر.ک الذرر الکامنه: ۳ / ۳۳۶، الوافی بالوفیات: ۲ / ۱۶۳، طبقات الشافعیه: ۵ / ۲۱۶، فوات الوفيات: ۲ / ۳۷۰، البدر الطالع: ۲ / ۱۱۰، شذرات

الذهب: ۶ / ۱۵۳، النجوم الزاهره: ۱۰ / ۱۸۲ و طبقات القراء: ۲ / ۷۱.

(۱۰۳) مجمع الزوائد: ۹ / ۴۰، کتاب مناقب، باب آن چه که در فضائل ابوبکر و عمر و خلفای دیگر و دیگران وارد شده است، حدیث ۱۴۳۵۶.

تقی فاسی درباره او این گونه اظهار نظر می کند: متون و آثار بسیاری را از حفظ بود. فردی صالح و خیر بود.

افقهسی می گوید: او امامی عالم، حافظ و زاهد بود.

ستایش او نسبت به دین، زهدورزی، ورع و پارسایی و امثال آن بسیار است...^(۱۰۴).

شرح حال او در کتاب های مختلفی آمده است^(۱۰۵).

۱۱ - کلام ابن حجر عسقلانی

یکی دیگر از بزرگانی که حدیث اقتدا را باطل نموده، حافظ ابن حجر عسقلانی (درگذشته سال ۸۵۲ هـ) است. وی به پیروی از حافظ ذهبی در موارد متعددی این حدیث را باطل ساخته است.

عسقلانی در شرح حال احمد بن صالح این گونه می گوید:

احمد بن صالح، از ذوالنون مصری، از مالک، از نافع، از ابن عمر این حدیث را نقل کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به آن دو که بعد از من هستند؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید». این حدیث درست نبود و نزد احمد نیز مورد اعتماد نیست^(۱۰۶).

عسقلانی در شرح حال غلام خلیل، بعد از کلام ذهبی و به نقل از حاکم می گوید: از شیخ ابوبکر بن اسحاق شنیدم که می گفت: احمد بن محمد بن غالب از راویانی است که تردیدی در دروغگویی او ندارم. ابو احمد حاکم در مورد او می گوید: احادیث بی شماری نقل کرده است؛ ولی ضعف او در نقل حدیث آشکار است.

ابو داوود درباره او می گوید: احادیث وی بر من عرضه شد. چهارصد حدیث را به دقت بررسی کردم که اسناد و متون آن ها همه دروغ بودند.

حاکم نیز می گوید: بنا بر آن چه قاضی احمد بن کامل نقل کرده، وی با وجود زهد و ورعی که داشت از گروهی از راویان مورد اعتماد، احادیث ساختگی و جعلی نقل کرده است. به خدا پناه می بریم از ورع و پارسایی که صاحبش را در این جایگاه قرار دهد^(۱۰۷).

عسقلانی در شرح حال محمد عمری این مطلب را به سخن ذهبی افزود:

(۱۰۴) الضوء اللامع: ۲۰۰ / ۵ - ۲۰۲.

(۱۰۵) ر.ك حسن المحاضرة: ۱ / ۳۶۲، طبقات الحفاظ: ۵۴۱، البدر الطالع: ۱ / ۴۴.

(۱۰۶) لسان المیزان: ۱ / ۳۹۴.

(۱۰۷) لسان المیزان: ۱ / ۳۷۹.

عُقَيْلِي پس از نقل حدیث اقتدا می گوید: این حدیث منکری است و اصلی ندارد. دارقُطْنی نیز این حدیث را از احمد خلیلی بصری با سندش نقل کرده، و پس از بیان سلسله سند می گوید: این حدیث مسلم نیست و این عمری از نظر نقل حدیث ضعیف است^(۱۰۸).

نگاهی به شرح حال ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی در نزد اهل سنت، حافظ علی الاطلاق و شیخ الاسلام در تمام دنیاست؛ او در علوم تاریخ، حدیث و رجال صاحب نظر و مرجع عالمان است و در تمام علوم بر کتاب های او تکیه می شود. حافظ جلال الدین سیوطی، ابن حجر عسقلانی را این گونه توصیف می کند: او امام و حافظ بود و در عصر خود مقام قاضی القضاتی داشت. تشنگان علم و حدیث از سراسر دنیا برای اخذ حدیث به نزد او بار سفر می بستند و ریاست حدیث شناسی به او رسید.

در عصر او حافظی جز او نبود. کتاب های بسیاری را همچون: شرح بخاری، تعلیق التعلیق، تهذیب التهذیب، تقریب التهذیب، لسان المیزان، الاصابة فی الصحابه، نکت ابن الصلاح، رجال الاربعة والنخبة و شرح آن و الالقاب و... به رشته تحریر درآورد^(۱۰۹).

آری، هر کتابی که به شرح حال عسقلانی پرداخته، وی را این گونه توصیف کرده است. بنا بر این نظر او در بین اهل سنت بسیار مهم و قابل قبول است. شرح بیشتر احوال او را در کتاب های معتبر اهل سنت می توان یافت^(۱۱۰).

۱۲ - کلام شیخ الاسلام هروی

شیخ احمد بن یحیی هروی شافعی (درگذشته سال ۹۰۶ هـ) نیز حدیث اقتدا را نقد و بررسی کرده است. وی در سخنی این گونه می گوید:

از جمله احادیث جعلی احمد جرجانی احادیث ذیل اند:

- هر که بگوید قرآن مخلوق است کافر است.

- ایمان اضافه و کم می شود.

- شنیدن مانند دیدن نیست.

- بادمجان شفای هر دردی است.

(۱۰۸) لسان المیزان: ۵ / ۲۴۰.

(۱۰۹) حسن المحاضرة: ۱ / ۳۱۰.

(۱۱۰) ر.ك البدر الطالع: ۱ / ۸۷، الضوء اللامع: ۲ / ۳۶، شذرات الذهب: ۸ / ۲۷۰، ذیل رفع الإصر: ۸۹ و ذیل تذكرة الحفأظ: ۳۸۰.

- برگرداندن يك دائق^(۱۱۱) از حرام نزد خدا برتر از هفتاد حج مبرور است. این حدیث جعلی است.
- به آن دو نفر که بعد از من هستند؛ ابوبکر و عمر اقتدا کنید. این حدیث باطلی است.
- خدا روز قیامت برای مخلوقات به طور عام تجلی می کند؛ ولی برای ابوبکر به طور خاص. این حدیث نیز باطل است^(۱۱۲).

نگاهی به شرح حال شیخ الاسلام هروی

شیخ الاسلام هروی از فقیهان شافعی و شیخ الاسلام شهر هرات بود. او نوه سعد تفتازانی است.

زرکلی او را این گونه توصیف می نماید:

احمد بن یحیی بن محمد بن سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی هروی، شیخ الاسلام و از فقهای شافعی است. کتبه او سیف الدین، و به «حفید سعد» تفتازانی معروف است. مدت سی سال قاضی شهر هرات بود. هنگامی که شاه اسماعیل بن حیدر صفوی وارد هرات شد، وی از کسانی بود که در دار الاماره به استقبال شاه نشسته بود؛ ولی بدگویان او را نزد شاه به تعصب متهم کردند و شاه دستور قتل او را همراه با جمعی از علمای هرات صادر کرد. در حالی که گناهی نداشت. وی به «شهید» ملقب شد. او کتاب های بسیاری دارد از جمله مجموعه آثاری که به الدرّ

النضید فی مجموعه الحفید معروف است. این مجموعه در علوم شرعی نگاشته شده است...^(۱۱۳).

۱۳ - کلام عبدالرؤوف مناوی

علامه عبدالرؤوف بن تاج العارفین مناوی مصری (درگذشته سال ۱۰۲۹) نیز به نقد و بررسی حدیث اقتدا پرداخته و سند حدیث اقتدا به روایت حذیفه را مورد طعن قرار داده است. او با استناد به سخن ذهبی همین حدیث را به روایت ابن مسعود تضعیف کرده است. مناوی پس از نقل حدیث اقتدا و توضیح آن این گونه می گوید:

این که پیامبر صلی الله علیه وآله به اطاعت آن دو (ابوبکر و عمر) امر فرموده، دربردارنده ستایش آن هاست، زیرا آن ها شایسته اطاعت هستند تا در اوامر و نواهی از آنان اطاعت شود. این ستایش اعلام کننده حسن سیرت و پاکی درون آن هاست، و اشاره دارد که این دو بعد از او خلیفه هستند!! از طرفی علت ترغیب به اقتدا از اصحاب و مسلمانان صدر اسلام، همان اخلاق پسندیده و سرشت مستعد و نیکی های ارزشمندی است که با آن آفریده شده اند.

(۱۱۱) يك ششم درهم.

(۱۱۲) الدر النضید: ۹۷.

(۱۱۳) الاعلام: ۱ / ۲۷۰.

گویا آنان پیش از اسلام همانند زمینی پاک بوده اند؛ ولی آن زمین

بی آن که کشت شود، رها شده و در آن گیاه خولان و درختان خاردار بزرگی روییده است؛ آن گاه با ظهور دولت هدایت، این حالت برطرف شد و گیاهان خوبی رویانید. بدین جهت آن ها برترین افراد بعد از پیامبر شدند و هر کس به خوبی از آن ها تبعیت کند تا روز قیامت بهترین مردم بعد از آن ها خواهد بود.

ممکن است کسی بگوید: با توجه به این که پیامبر امر فرموده از آن دو پیروی شود، پس چگونه علی رضی

الله عنه از بیعت سرپیچی کرد؟

در پاسخ می گویم: عدم بیعت او به خاطر عذری بود، و پس از مدتی بیعت کرد!! فرمانبرداری او از اوامر

و نواهی آن ها، شرکت در نمازهای جمعه و عید و تمجید و ستایش از آن ها - چه در حیات و چه در مماتشان -

در تاریخ ثبت شده است!!

ممکن است کسی بگوید: این حدیث با نظریه صاحبان اصول و کتاب های معتبر معارض است؛ چرا که

آن ها معتقدند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر خلافت هیچ فردی تصریح نکرد.

در پاسخ می گویم: منظور آن ها این است که پیامبر به طور صریح و علنی به این امر تصریح نفرمود؛ از

این رو، این حدیث همان گونه که احتمال خلافت را در بر دارد، احتمال اقتدا به آن ها را - در رأی، مشورت،

نماز و موارد دیگر - نیز در بر دارد.

احمد بن حنبل این حدیث را در مسند خود در بخش «المناقب» و ترمذی نیز در همان بخش آورده اند و

ابن ماجه نیز آن را از طریق عبدالمملک بن عمیر از ربیع (از حذیفه) بن یمان حسن دانسته است.

ابن حجر در این مورد می گوید: بین علما و رجال شناسان در سند این حدیث به خاطر وجود عبدالمملک

اختلاف شده است. ابوحاتم آن را دارای اشکال دانسته است. بزّار همچون ابن حزم اظهار نظر کرده که این سند

صحیح نیست؛ زیرا عبدالمملک چیزی از ربیع نشنیده و ربیع نیز از حذیفه نشنیده است. در عین حال برای

حدیث شاهی وجود دارد و مصنف خوب عمل کرده است، آن جا که در پی آن شاهی را ذکر کرده و گفته

است:

«بعد از من به دو نفر از اصحابم؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید و از روش عمّار پسر یاسر پیروی نمائید»؛

یعنی طبق سیره و روش او عمل کنید و از ارشادات او استفاده نمائید؛ زیرا عمّار هیچ گاه با دو امر مواجه نشد

مگر این که بهترین آن ها را برگزید. همچنان این سخن در حدیث «به دستور و سفارش عبدالله بن مسعود

تمسک کنید» خواهد آمد.

توربشتی در این زمینه می گوید: نزدیک ترین چیزی که می توان از دستور و سفارش ابن مسعود فهمید همان

امر خلافت است؛ چرا که

او نخستین کسی بود که به درستی آن گواهی داد و به صحت آن اشاره کرد و گفت: آیا ما از میان خودمان کسی

را برای دنیای مان نپسندیم که او برای دین ما پسندید؟ همان طور که مناسبت بین آغاز و انجام حدیث نیز به آن اشاره دارد.

این حدیث را ترمذی نقل کرده و آن را از طریق ابن مسعود حسن دانسته است. رویانی از حدیث نقل کرده است که حدیث می گوید: ما در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم، ناگاه حضرتش فرمود: «می دانم چه قدر در میان شما هستم» و آن گاه این سخن را بیان فرمود. این حدیث را ابن عدی در کامل از انس نقل کرده است. حاکم نیز حدیث اقتدا را با همان عبارت مذکور از ابن مسعود نقل کرده است. ذهبی در مورد سند آن می گوید: سند آن حدیث بی ارزش و واهی است^(۱۱۴).

نگاهی به شرح حال عبدالرؤوف مناوی

عبدالرؤوف مناوی، محقق کبیر است و کتاب فیض القدیر او از کتاب های سودمند و ارزشمند است.

علامه محبّی شرح حال مناوی را نگاشته و او را مورد ستایش

قرار داده است و از او به عنوان پیشوای بزرگ و حجّت توصیف کرده و این گونه می گوید:

عبدالرؤوف بن تاج العارفین بن علی بن زین العابدین، ملقب به زین الدّین، حدادی مناوی قاهری شافعی... پیشوای بزرگ، حجّت، مورد وثوق، اسوه، صاحب کتاب هایی که در بین مردم رایج است و بی شک برترین فرد زمان خویش بود.

وی امامی فاضل، زاهد، عابد، مطیع و فروتن در پیشگاه خدا بود. اهل خیر بود و با کارهای نیک به خدا تقرب می جست. او بر ذکر و تسبیح مداومت داشت. صابر و صادق بود و در شبانه روز به يك وعده غذا اکتفا می کرد.

و بالاخره می گوید: علی رغم اختلاف انواع علوم، وی علوم و معارفی را جمع آوری کرده بود که در احدی از معاصرینش جمع نشده بود^(۱۱۵).

۱۴ - کلام ابن درویش حوت

«ابن درویش حوت» (درگذشته سال ۱۰۹۷ هـ) نیز درباره حدیث اقتدا اظهار نظر کرده است. وی

می گوید:

(۱۱۴) فیض القدیر، شرح جامع الصغیر: ۲ / ۷۲ - ۷۳.

(۱۱۵) خلاصة الاثر في اعيان القرن الحادي عشر: ۲ / ۴۱۲ - ۴۱۶.

احمد بن حنبل حدیث «پس از من به دو نفر؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید» را نقل کرده است. البتّه
ترمذی نیز آن را نقل کرده و حسن دانسته است؛ ولی ابوحاتم آن را دارای اشکال می‌داند، و بزّار نیز همچون
ابن حزم در مورد آن می‌گوید: حدیث صحیحی نیست.

ترمذی در روایت دیگری آن حدیث را نقل کرده و آن را حسن می‌داند. در آن نقل آمده است: «و از
روش عمّار پیروی نمائید و به دستور و سفارش ابن مسعود تمسّک کنید».

همیثمی در مورد این حدیث می‌گوید: سند آن بی ارزش و واهی است^(۱۱۶).

بخش سوم

نگرش به متن و دلالت

حدیث اقتدا

تأملی در متن و دلالت حدیث اقتدا

پیش تر اشاره کردیم که علمای اهل سنت به حدیث اقتدا در بخش های خلافت، امامت، فقه، اصول و مسائل مهم استدلال می کنند. به عنوان نمونه می توان مواردی را نیز نام برد:

قاضی بیضاوی در کتاب مشهور طوابع الانوار فی علم الکلام، ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة، ابن تیمیّه در منهاج السنّة، ولی الله دهلوی، نویسنده کتاب حجّة الله البالغه در کتاب قرّة العینین فی تفضیل الشیخین به این حدیث استدلال کرده اند و بسیار جالب است که دهلوی همین حدیث را به بخاری و مسلم نسبت می دهد و آن را از دو طریق نقل می کند که عبارت او - آن سان که در کتاب عبقات الأنوار از او نقل شده - چنین است:

حذیفه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «بعد از من به آن دو؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید». این حدیث مورد اتفاق است.

این حدیث را نیز ترمذی از ابن مسعود این گونه روایت کرده است: ابن مسعود می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«بعد از من به آن دو؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید، از روش عمّار پیروی نمایید و به سفارش و دستور ابن مسعود تمسک کنید»^(۱۱۷).

دهلوی با تعبیر «مورد اتفاق» این حدیث را به بخاری و مسلم نسبت داده است، و مخفی نیست که این نسبت دروغ است. مگر آن که تعبیر «مورد اتفاق» اصطلاح خاص دهلوی باشد؛ یعنی منظور او این باشد آن دو بر عدم نقل آن اتفاق نظر دارند!!

شیخ علی قاری نیز به آن روایت استدلال کرده است و در همان اشتباهی افتاده که دهلوی افتاده است. وی در شرح الفقه الاکبر آورده است:

مذهب عثمان و عبدالرحمان بن عوف چنین است: مجتهد زمانی که فرد دیگری در امور دین اعلم از او باشد، می تواند از او تقلید کند. او می تواند اجتهاد خود را رها نماید و از اجتهاد دیگری تبعیت کند. این همان مطلبی است که از ابوحنیفه روایت شده است. بخصوص که در کتاب های صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده

(۱۱۷) قرّة العینین: ۱۹ و ۲۰؛ با این حال دست امانت!! واژه «متفق علیه» را حذف نموده تا پوششی برای رسوایی گردد.

است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده: «بعد از من به آن دو؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید». عثمان و عبدالرحمان نیز عموم و ظاهر حدیث را گرفته اند.

شاید منظور شیخ علی قاری کتابی غیر از کتاب های صحیح بخاری و صحیح مسلم باشد!! وگرنه - آن سان که پیش از این بررسی کردیم - حاکم نیشابوری تصریح کرده که بخاری و مسلم این حدیث را نقل نکرده اند!! آری، وضعیّت حدیث اقتدا این گونه است. در کتاب های اصول مورد اعتماد ذکر شده و به آن استدلال می گردد و

در کتاب المختصر آمده است:

مسئله: بر خلاف عقیده شیعه، اجماع فقط با اهل بیت منعقد نمی شود و همچنین طبق نظر بیشتر علما، اجماع با ائمه چهارگانه نیز - بر خلاف نظر احمد - و با ابوبکر و عمر منعقد نمی شود. کسانی که به انعقاد اجماع نظر می دهند، می گویند که روایت شده است: «بر شما باد که بعد از من به سنت من و سنت خلفای راشدین عمل کنید». و در روایت دیگر آمده است: «بعد از من به آن دو اقتدا کنید».

در پاسخ این استدلال می گوییم: این روایات دلالت بر لزوم پیروی از مقلد است، و با روایات دیگری تعارض دارند. روایاتی همچون: «اصحاب من مانند ستارگان هستند؛ به هر کدام اقتدا کنید هدایت می شوید»، و روایت «نیمی از دینتان را از این عایشه بگیرید!!»

شارح المختصر عضدی در ذیل این سخن می گوید:

بر خلاف عقیده شیعه، اجماع فقط با اهل بیت در صورت مخالفت دیگران با آنان یا در صورت عدم موافقت و مخالفت، منعقد نمی شود. همچنین با ائمه چهارگانه نیز طبق نظر بیشتر علما - بر خلاف احمد - و با ابوبکر و عمر - بر خلاف نظر برخی علماء - منعقد نمی شود.

دلیل ما (شارح المختصر) بر این نظر چنین است: ادله بیان شده آن ها را در بر نمی گیرد، چرا که ادله تکرار شده؛ ولی اجماع تکرار نشده است.

علمای شیعه در این مورد بنا را بر اصلشان در عصمت می گذارند. این بحث در علم کلام بیان شده است و به آن پرداخته نمی شود.

دلیل علمای دیگر این است که می گویند: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «بر شما باد که به سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من عمل کنید».

همچنین فرمود: «بعد از من به آن دو؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید».

پاسخ این دلیل این گونه است: این دو حدیث بر شایستگی تقلید مقلدان از ائمه چهارگانه یا ابوبکر و عمر دلالت دارد، نه بر حجّیت قول آن ها برای مجتهد.

افزون بر این که: این دو حدیث معارض با دیگر سخن پیامبر صلی الله علیه وآله است که فرمود: «اصحاب من مانند ستارگانند...»^(۱۱۸).

در این زمینه در کتاب الإبهاج چنین آمده است:

بعضی معتقدند که اجماع شیخین به تنهایی حجت است، به جهت این که پیامبر علیه السلام فرموده است: «بعد از من به آن دو؛ ابوبکر و عمر اقتدا کنید».

این حدیث را احمد بن حنبل، ابن ماجه و ترمذی روایت کرده اند. ترمذی در مورد این حدیث گوید: حدیث حسن و معتبر است. ابن حبان نیز در صحیح خود این حدیث را ذکر کرده است.

امام احمد بن حنبل و دیگران در مورد آن دو روایت این گونه پاسخ داده اند: دو روایتی که استدلال شد با روایت ذیل معارض است. آن جا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: «اصحاب من مانند ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می شوید»، و این حدیث ضعیف است.

شیخ ابو اسحاق نیز در مورد استدلال مزبور، در کتاب شرح اللمع این گونه پاسخ داده است: ابن عباس با همه صحابه در مورد پنج مسئله - که به تنهایی آن ها را پذیرفته بود - مخالفت کرد و ابن مسعود در مورد چهار مسئله - که نظریه شخصی وی بود - با آنان مخالفت کرد و هیچ کس به آن ها به وسیله اجماع خلفای چهارگانه اعتراض نکرد^(۱۱۹).

در کتاب مسلم الثبوت و شرح آن فواتح الرحموت آمده است:

طبق نظر بیشتر علما - بر خلاف برخی - با سخن دو شیخ [یعنی] امیر مؤمنان ابوبکر و عمر اجماع منعقد نمی شود. و بر خلاف نظر احمد و برخی از حنفی ها، اجماع به خلفای چهارگانه منعقد نمی شود... معتقدین به انعقاد اجماع به مدعای خود این گونه دلیل اقامه کرده و گفته اند: طبق روایتی که احمد نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «بعد از من به آن دو؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید» مخالفت با آن دو حرام است.

در پاسخ این استدلال می گوئیم: در این حدیث خطاب متوجه به مقلدین است نه مجتهدین. پس این حدیث در مورد مجتهدین حجت نیست.

از طرفی، این حدیث بیان گر شایستگی پیروی است نه آن که تبعیت و پیروی را فقط در آن ها حصر نماید. بنا بر این، امر «اقتدا کنید» یا برای استحباب است و یا برای اباحه و یکی از این دو تأویل ضروری است؛ زیرا که مجتهدین مخالف آن ها بودند و مقلدین نیز گاهی از دیگران تقلید می کردند و کسی به آن ها اعتراض نمی کرد، نه خود خلفا و نه دیگران. از این رو اعتقاد آن ها این بود که گفتارشان حجت نیست.

پس به همین سبب آن چه گفته شده که ایجاب با این تأویل منافات دارد، دفع می شود...^(۱۲۰).

(۱۱۸) شرح المختصر فی الاصول: ۲ / ۳۶.

(۱۱۹) الإبهاج فی شرح المنهاج: ۲ / ۴۱۰ - ۴۱۱.

(۱۲۰) فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت: ۲ / ۲۳۱.

آن چه گذشت نمونه ای از استدلال های اهل سنت به حدیث اقتدا در مسائل فقهی و اصولی بود؛ ولی از مجموع این سخنان روشن می شود که بیشتر علمای اهل سنت معتقدند که اجماع آن دو تن حجت نیست. با این حال اگر بر همین سخن (عدم حجیت) این مطلب را ضمیمه کنیم که بیشتر علما بر این باورند که پیامبر صلی الله علیه وآله بر خلافت هیچ کس پس از خودش تصریح نکرد - آن سان که در المواقف و شرح آن آمده است که امام حق پس از پیامبر صلی الله علیه وآله ابوبکر است - امامت او با اجماع ثابت می شود، گرچه برخی از علما نیز در این مورد توقف کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله - بر خلاف نظر بکریه - بر خلافت هیچ فردی تصریح نکرده است؛ زیرا آن ها می پندارند که نصی بر خلافت ابوبکر وجود دارد.

همچنین بر خلاف نظریه شیعه که تصور می کنند برای امامت علی کرم الله وجهه نصی وجود دارد - چه نص آشکار و چه پنهان - اما سخن حق در نزد عموم علما نفی این دو نظریه (بکریه و شیعه) است^(۱۲۱). مناوی نیز در شرحش در این زمینه می گوید: اگر کسی بگوید که این حدیث معارض است با آن چه که نویسندگان کتاب های معتبر بر آن اعتقاد دارند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر خلافت احدی تصریح نکرده است، در پاسخ می گویم: منظور آن ها این است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به طور آشکار تصریح نکرده است. از طرفی این حدیث، همان طور که خلافت را در بر دارد، اقتدا به آن ها را در رأی، مشورت، نماز و موارد دیگر نیز در بر می گیرد^(۱۲۲).

با توجه به آن چه گذشت، دانستیم که استدلال کنندگان به این حدیث - در همه زمینه ها ابتدا در بخش خلافت و امامت و سرانجام در بخش اجتهاد و اجماع - همان بکریه و پیروان آن ها هستند. بنا بر این، اکثریت از مدلول و مفاد این حدیث اعراض می کنند... و استدلال کنندگان به آن گروهی هستند که نسبت به ابوبکر و امامتش تعصب دارند... و این یکی از وجوه جعل آن است... . حافظ ابن جوزی در این زمینه می گوید: جماعتی که بهره ای از علم ندارند، از روی تعصب ادعای تمسک به سنت می کنند و برای ابوبکر فضایی را جعل می کنند...^(۱۲۳).

اکنون این پرسش مطرح است که به راستی آن ها چه کسانی هستند؟

آری، آن ها همان بکریه هستند!!

علامه معتزلی درباره این موضوع می گوید:

هنگامی که بکریه متوجه کارهایی که شیعه انجام داده بود شدند^(۱۲۴) برای مقابله با آن احادیث، احادیثی را برای ابوبکر جعل کردند، به عنوان نمونه، آن ها روایت «لو كنت متخذاً خليلاً...»؛ «اگر می خواستم دوستی برگزینم...» را در مقابل حدیث إخاء (اخوت رسول الله صلی الله علیه وآله با امیرالمؤمنین علیه السلام) جعل کردند.

(۱۲۱) الشيخ محمد عبده بين الفلاسفة والكلاميين: ۲ / ۶۴۳ و ۶۴۴.

(۱۲۲) فيض القدير: ۲ / ۷۲.

(۱۲۳) الموضوعات: ۱ / ۲۲۵.

و در مقابل حدیث سدّ الأبواب (بستن درها)، حدیث دیگری به سود ابوبکر ساختند؛ زیرا آن حدیث در فضیلت علی علیه السلام بود.

حدیث دیگری نیز از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدند و آن را این گونه واژگون کردند:

إيتوني بدواة وبياض اكتب فيه لأبي بكر كتاباً لا يختلف عليه إثنان؛

دوات و کاغذی برای من بیاورید تا نوشته ای در مورد ابوبکر بنویسم که دیگر دو نفر در مورد او اختلاف نکنند.

سپس این سخن را از زبان حضرتش چنین تکمیل نمودند که فرمود:

يأبي الله والمسلمون إلا أبابكر.

خدا و مسلمانان جز ابوبکر را قبول ندارند.

این حدیث را در مقابل حدیثی که از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به هنگام بیماریش روایت شده است،

جعل کردند. رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن حدیث فرمود:

إيتوني بدواة وبياض اكتب لكم ما لا تزلون بعده أبداً.

فاختلفوه عنده وقال قوم منهم: لقد غلبه الوجد وحسبنا كتاب الله.

دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم تا بعد از آن هرگز گمراه نشوید.

حاضرین در حضور حضرتش به اختلاف افتادند و گروهی گفتند: درد بر او غالب شده!! کتاب خدا برای ما

کافی است.

حدیث ذیل را نیز از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در مورد ابوبکر ساختند که فرمود:

أنا راض عنك، فهل أنت عني راض؟^(۱۲۵)

من از تو راضی هستم آیا تو هم از من راضی هستی؟

و مواردی از این قبیل.

به راستی مدلول حدیث اقتدا به شیخین چیست؟

اینکه به جاست که ما بدون در نظر گرفتن سند، در این موضوع گفت و گو کنیم.

مناوی می گوید:

این که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به اطاعت از آن دو نفر امر کرده است، همین در بردارنده ستایش آن

دوست تا شایسته اطاعت در اوامر و نواهی شوند...^(۱۲۶).

(۱۲۴) نویسنده شرح المواقف و دیگران نوشته اند: «شیعه در مورد امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام به احادیثی که اهل سنت در فضیلت و

برتری آن حضرت به صورت - نص جلی یا خفی - روایت شده است، استدلال می نمایند».

(۱۲۵) شرح نهج البلاغه: ۴۹ / ۱۱.

(۱۲۶) فیض القدیر: ۷۲ / ۲.

ولی نخستین اعتراضی که به این دلیل می شود این است که چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام و تابعان او، با وجود این امر از بیعت با آن دو سرپیچی کردند؟ از این رو مناوی در ادامه این استدلال می گوید:

اگر کسی بگوید: وقتی امر شد که از آن دو تبعیت شود، پس چگونه علی رضی الله عنه از بیعت سرپیچی کرد؟

در پاسخ این پرسش می گویم: سرپیچی از بیعت به جهت عذری بود، و علی رضی الله عنه پس از آن بیعت کرد و همانا پیروی و فرمانبرداری علی رضی الله عنه از اوامر و نواهی آن دو ثابت شده است...^(۱۲۷)

نگارنده می گوید: به راستی علمای اهل سنت، پس از انکار نص و منحصر کردن دلیل خلافت در اجماع، در تنگنایی بزرگ قرار گرفته و به اشکالی شدید گرفتار شده اند. به این دلیل که آن ها در علم اصول مقرر کرده اند که هر گاه يك يا دو نفر از اُمت در امری مخالف باشند، اجماع منعقد نمی شود.

غزالی در این زمینه می گوید:

مسئله: هر گاه يك يا دو نفر از اُمت در امری مخالف باشند، بدون آن ها اجماع منعقد نمی شود. اگر بپذیرد مسئله اجماعی نمی گردد. بر خلاف برخی دیگر از علما که در این مورد قائل به اجماع هستند. دلیل ما این است که آن چه حرام شده، مخالفت همه اُمت است...^(۱۲۸)

این مورد در کتاب مسلم الثبوت و شرح آن نیز چنین بیان شده است:

مسئله: گفته شده است که اجماع اکثریت با مخالفت افراد کمتر - يك يا دو نفر - اجماع است؛ اما به نظر ما این اجماع نیست؛ چرا که ملاک اجماع تأیید تمام افراد است، اما همه افراد در این اجماع شرکت ندارند. البته علما در این مورد اختلاف نظر دارند. برخی گفته اند: چنین اجماعی اصلاً حجّت نیست، آن سان که اجماع هم نیست.

برخی دیگر گویند: بلکه چنین اجماعی حجّت ظنی است، نه اجماع؛ زیرا ظاهر این است که اکثریت مردم درست می گویند. اما اجماعی تحقق نیافته است.

برخی دیگر گفته اند: چه بسا که حق با اقلیت است و چنین امری بعید نیست... .

از طرفی علمایی که به اجماع اکثریت اکتفا کرده اند، چنین گفته اند: خلافت ابوبکر با وجود مخالفت علی کرم الله وجهه و بزرگان آل باکرامت ایشان، سعد بن عباد، سلمان و... صحیح است.

به سخن آن ها چنین پاسخ داده می شود که اجماع بر خلافت ابوبکر پس از بیعت آن ها با ابوبکر است و این امر در مورد امیر مؤمنان علی [علیه السلام] واضح است^(۱۲۹).

(۱۲۷) همان: ۲ / ۷۲.

(۱۲۸) المستصفی: ۱ / ۲۰۲.

(۱۲۹) فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت: ۲ / ۲۲۲.

بنا بر این اگر مطالبی را که در مورد بیعت امیر مؤمنان علی علیه السلام گفته اند بپذیریم، پاسخ درباره تخلف سعد بن عباده چه خواهد بود؟

یادآوری این نکته لازم است که مناوی به این مشکل پرداخته است؛ ولی شارح کتاب مسلم الثبوت این اشکال را مطرح کرده و - بعد از آن چه که بیان شد - می گوید:

رجوع سعد بن عباده به بیعت مبهم است و قطعی نیست؛ چرا که او از بیعت سرپیچی کرد و بیعت نکرد و از مدینه خارج شد و دیگر به مدینه باز نگشت تا آن که دو سال و نیم بعد از خلافت امیرالمؤمنین عمر در حوران شام از دنیا رفت.

در الإستیعاب و منبع دیگری آمده است که وی در سال یازدهم و در دوران خلافت امیرالمؤمنین الصدیق الاکبر وفات یافت.

از این رو پاسخ درست در مورد تخلف او این گونه است: سرپیچی سعد بن عباده از بیعت با ابوبکر از روی اجتهاد نبود؛ زیرا که بیشتر خزرچی ها می گفتند: بایستی امیری از ما و امیری از شما باشد، برای این که ریاست آن ها از بین نرود... و سعد از آن جهت بیعت نکرد؛ چون حب آقایی و ریاست داشت. بنا بر این، اگر مخالفت او از روی اجتهاد نباشد، ضرری به اجماع نمی رساند.

پس اگر کسی بگوید: در این صورت باید بگوییم که سعد رضی الله عنه در حالی از دنیا رفته است که وحدت مسلمانان را بر هم زده و از جماعت آن ها کناره گرفته است، و طبق نقل بخاری از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: «هر کس از جماعت مسلمانان جدا شود، در واقع به مرگ دوران جاهلی از دنیا رفته است» [و باید بگوییم که سعد به مرگ جاهلی مرده است]؛ اما پرواضح است که صحابه - بخصوص فردی همچون سعد - از مرگ دوران جاهلی به دور هستند.

در پاسخ او می گوییم: با فرض این که مخالفت با اجماع این گونه باشد؛ اما مطابق آن چه در صحیح مسلم آمده است، سعد از افرادی بود که

در جنگ بدر حاضر بود و بدریون به گناهی مؤاخذه نمی شوند. مَثَل آن ها مَثَل توبه کننده است، گرچه گناهش بزرگ باشد؛ زیرا آنان صاحب منزلت رفیعی هستند که خداوند به رحمت خاصه اش به آن ها داده است.

همچنین سعد از کسانی است که در بیعت عقبه شرکت جست و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به آنان وعده بهشت و مغفرت دادند. پس از سوء ظن به این عمل بر حذر باش و ادب را حفظ کن...^(۱۳۰).

به راستی اگر در قضیه سعد بن عباده کوتاه بیاییم، جواب تخلف صدیقه زهرا علیها السلام چه خواهد بود؟! با آن که او از صحابه بود؛ بلکه فراتر این که او پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله بود.

بنا بر این هر گاه صحابه - بخصوص امثال سعد - از مرگ جاهلی به دور باشند، پس نظر تو درباره حضرت زهرا علیها السلام چگونه خواهد بود، همان بانویی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در موردش می فرماید:

فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني^(۱۳۱).

فاطمه پاره تن من است هر که او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.

حضرتش در مورد دیگری فرمود:

فاطمة بضعة مني، يقبضني ما يقبضها ويبسطني ما يبسطها^(۱۳۲).

فاطمه پاره تن من است، هر چه او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است و هر چه او را مسرور

سازد مرا مسرور ساخته است.

آن حضرت در سخن دیگری فرمود:

فاطمة سيّدة نساء أهل الجنّة^(۱۳۳).

فاطمه سرور زنان بهشت است.

این ها احادیثی هستند که حافظ سهیلی و حافظان دیگر به وسیله آن ها استدلال کرده اند که حضرت

فاطمه علیها السلام برتر از شیخین است، چه رسد به دیگران^(۱۳۴).

از سوی دیگر، همانا از بدیهیات تاریخ است که حضرت زهرا علیها السلام در حالی از دنیا مفارقت کرد که با

ابوبکر بیعت نکرد، و از سوی امیر مؤمنان علی علیه السلام به او دستور نداد که به بیعت مبادرت ورزد، در حالی

که آن حضرت می دانست که «هر کس از جماعت مسلمانان مفارقت کند به مرگ جاهلی از دنیا رفته است»!!

نگارنده می گوید:

این حدیث به چیزی که آن ها می پندارند، یا می خواستند به آن استدلال کنند دلالت نمی کند. پس

واقعیت چیست؟

ما پاسخ این پرسش را به زودی در پایان این نوشتار از باب احتمال ارائه خواهیم کرد.

بطلان حدیث اقتدا از نظر دلالت و معنا

اکنون به مواردی می پردازیم که این حدیث را از جهت دلالت و معنا باطل می کند. در این زمینه

مواردی بیان می شود:

۱ - اختلاف نظر بین ابوبکر و عمر

(۱۳۱) الجامع الصغیر: ۲ / ۳۶۰، حرف فاء، حدیث ۵۸۳۳.

(۱۳۲) الجامع الصغیر: ۲ / ۳۶۰، حرف فاء، حدیث ۵۸۳۴.

(۱۳۳) همان: حدیث ۵۸۳۵.

(۱۳۴) فیض القدیر: ۴ / ۵۵۴.

ابوبکر و عمر در بیشتر احکام و افعال اختلاف نظر داشتند و پیروی از دو نفری که اختلاف نظر دارند، غیر ممکن و محال است. به عنوان نمونه:

- ابوبکر قائل به جواز متعه بود، در حالی که عمر آن را منع کرد.

- عمر از ارث غیر عرب منع می کرد، به جز يك نفر که در میان عرب ها تولد یافت.

بنا بر این، به کدام يك باید اقتدا کرد؟!

پس از این دو نفر، عثمان به خلافت رسید. او در بیشتر اقوال، افعال و احکامش با شیخین مخالفت کرد، با آن که عثمان طبق عقیده

اهل سنت سومین خلیفه راشدین به شمار می رود.

از طرفی در میان صحابه افرادی بودند که در احکام شرعی و آداب دینی، با شیخین - یا با هر سه تن از خلفا - مخالفت کردند.

بدیهی است که هر يك از این موارد در جایگاه خودش در موارد فقهی یا اصولی ذکر شده است.

با توجه به این اصل، اگر معنای این حدیث همان باشد که لفظش اقتضا می کند، به طور قطع حکم به ضلالت و گمراهی همه آن ها واجب خواهد شد!!

۲ - جهل به احکام الهی

معروف است که شیخین نسبت به بسیاری از مسائل اسلامی - در اصول و فروع و حتی در معانی بعضی الفاظ عربی در قرآن کریم! - جاهل بودند. بنا بر این آیا پیامبر صلی الله علیه وآله در مورد کسی که این گونه باشد، دستور می دهد که از او به طور مطلق اقتدا شود؟ آیا دستور می دهد به چنین فردی رجوع شود و در تمام اوامر و نواهی از او اطاعت شود؟!

۳ - جواز عصمت

حدیث اقتدا - با این متن - بیان گر عصمت ابوبکر و عمر است و احتمال خطای آن ها را از بین می برد.

بدیهی است که هیچ يك از مسلمانان در مورد شیخین چنین

سخنی نگفته اند؛ زیرا که ایجاب اقتدا به کسی که معصوم نیست، در واقع ایجاب به چیزی است که از قبیح بودنش ایمنی نیست.

۴ - روز سقیفه به چنین حدیثی استدلال نشده است

از طرفی، اگر حدیث اقتدا از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بود، به طور قطع ابوبکر در روز سقیفه به آن استدلال می کرد؛ ولی در هیچ يك از کتاب های حدیثی و تاریخی نقل نشده است که ابوبکر به آن حدیث بر مردم استدلال کرده باشد؛ یعنی اگر چنین حدیثی وجود خارجی می داشت، قطعاً نقل شده و شهرت می یافت، همان گونه که قضیه سقیفه و نزاع و ستیزه ای که در آن روز رخ داده در کتاب ها نقل شده است.

فراتر این که، در هیچ موقعیتی نیافتیم که ابوبکر به آن حدیث استدلال کرده باشد.

۵ - بیعت در سقیفه

فراتر از آن چه بیان شد این است که ابوبکر در سقیفه به ابوعبیده و عمر بن خطاب اشاره کرد و حاضرین را مورد خطاب قرار داد و گفت: «با هر يك از این دو فرد که می خواهید بیعت کنید»^(۱۳۵).
آن گاه آنان خلافت رسول خدا صلی الله علیه وآله را بین خود به تعارف گذاشته و یکی به دیگری گفت: «دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم»^(۱۳۶).

۶ - فسخ بیعت

بعد از آن که با ابوبکر به عنوان خلیفه بیعت شد، رو به حاضرین کرد و گفت: «بیعت با مرا فسخ کنید، فسخ کنید؛ زیرا که من بهترین شما نیستم...»^(۱۳۷).

۷ - خلافت از آن کیست؟

و سرانجام آن گاه که زمان مرگ ابوبکر فرا رسید گفت: دوست داشتم از رسول خدا صلی الله علیه وآله بپرسم این امر از آن کیست تا کسی در صدد آن بر نیاید. دوست داشتم پرسیده بودم آیا در این امر برای انصار بهره ای است؟^(۱۳۸)

۸ - بیعت ناگهانی

و آن گاه که عمر به خلافت رسید، طی سخنانی گفت: بیعت با ابوبکر کاری ناگهانی و بی اندیشه بود که مسلمانان از شورش در امان ماندند. پس اگر کسی به همچو بیعتی بازگشت او را بکشید^(۱۳۹).

کاوشی در متن حدیث اقتدا

به راستی بعد از این همه دلیل و استدلال، متن حدیث و مدلول آن چیست؟
با توجه به آن چه بیان شد، دانستیم که حدیث اقتدا - با فرض صدور آن - از لحاظ معنا بی ارزش است. و با این فرض ناگزیریم به یکی از این دو امر ملتزم شویم:
الف - وقوع تحریف در لفظ حدیث.

(۱۳۵) بنگرید به: صحیح بخاری: ۶ / ۲۵۰۶، کتاب محاربین از اهل رده... حدیث ۶۴۴۲، مسند احمد: ۱ / ۹۰، مسند عمر بن خطاب، حدیث ۳۹۳،

تاریخ طبری: ۲ / ۴۴۶، السیره الحلبیه: ۳ / ۳۹۵ و منابع دیگر.

(۱۳۶) الطبقات الكبرى: ۳ / ۱۳۵، مسند احمد: ۱ / ۵۸، مسند عمر بن خطاب، حدیث ۲۳۵، السیره الحلبیه: ۳ / ۳۹۵.

(۱۳۷) الامامة والسیاسة: ۱ / ۲۰، الصواعق المحرقة: ۱۱، الزیاض النضره: ۱ / ۲۵۱ - ۲۵۳، کنز العمال: ۵ / ۲۵۲، حدیث ۱۴۱۰۸.

(۱۳۸) تاریخ الطبری: ۲ / ۶۲۰، العقد الفرید: ۲ / ۲۵۰، الامامة والسیاسة: ۱ / ۲۴، مروج الذهب: ۲ / ۳۰۹.

(۱۳۹) صحیح بخاری: ۶ / ۲۵۰۵، الصواعق المحرقة: ۱۰، تاریخ الخلفاء: ۶۷.

در حدیث اقتدا، دو واژه «ابابکر و عمر»، - به شکل منصوب - به جای واژگان «ابی بکر و عمر» - به شکر مجرور - آمده است. بنا بر این طبق صورت تحریف نشده این حدیث، ابوبکر و عمر مخاطب هستند و به اقتدا کردن امر شده اند، نه اقتدا شدن^(۱۴۰).

از این رو پیامبر خدا صلی الله علیه وآله همه مسلمانان را به طور عام در دستور فعل «اقتدا کنید» مورد امر و فرمان خود قرار می دهد و ابی بکر و عمر به طور خاص مورد خطاب قرار می گیرند؛ و منظور از عبارت «بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِ»؛ «آن دو که پس از من هستند» کتاب و عترت است؛ همان دو چیز گرانبهایی که حضرتش از دیرزمان همواره به اقتدا، تمسک و اعتصام به آن دو امر کرده بود^(۱۴۱).

ب - صدور حدیث در قضیه خاص.

صدور این حدیث در قضیه خاصی بوده است. در این مورد گفته شده است که روزی پیامبر صلی الله علیه وآله از راهی عبور می کرد، ابوبکر و عمر پشت سر آن حضرت می آمدند.

افرادی از آن حضرت درباره مسیر راه و رسیدن به او در راهی که می پیمود سؤال کردند.

آن حضرت فرمود: به آن دو که بعد از من هستند؛ یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و منظور حضرت از اقتدا، پیمودن راه بود نه چیز دیگر^(۱۴۲).

بنا بر این، اطلاق حدیث مراد نیست؛ بلکه حدیث در بردارنده

قرائنی است که آن را به مورد خاص اختصاص می دهد. پس راوی قرائن را از روی عمد یا سهو حذف کرده است و بر این اساس، ظاهر حدیث اقتدا، به شکل يك دستور مطلق و بی چون و چرا در مورد اقتدا به آن دو مرد آمده است.

البته این قضیه در روایات و احادیث فقهی، تفسیری و تاریخی نظایر بسیاری دارد. به عنوان نمونه در برخی از مطالب حدیث اقتدا آمده است - و ما در این مورد به اختصار سخن می گوئیم تا برای خواننده روشن شود - که اگر این حدیث هم صادر شده باشد، يك حدیث نخواهد بود؛ بلکه احادیث متعددی خواهند بود که هر کدام در مورد خاص صادر شده اند و ارتباطی با یکدیگر ندارند.

تکمیل کاوش در متن حدیث اقتدا

پیش تر بیان شد که حدیث اقتدا از طریق هایی نقل شده است. در برخی از طرق حدیث این گونه آمده است:

- «به آن دو اقتدا کنید».

(۱۴۰) تلخیص الشافی: ۳ / ۳۵ و ۳۶.

(۱۴۱) برای آگاهی بیشتر در این زمینه و الفاظ و طرق دلالت حدیث ثقلین به سه جلد نخست از کتاب بزرگ ما: «نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار علیهم السلام» مراجعه نمایند.

(۱۴۲) تلخیص الشافی: ۳ / ۲۸.

- «از روش عمّار پیروی کنید».

- «به سفارش و دستور ابن امّ عبد تمسّك کنید».

- «هر گاه ابن امّ عبد برای شما حدیثی گفت، تصدیقش کنید».

- «هر حدیثی را که ابن مسعود گفت، تصدیقش نمائید».

از این رو این حدیث - اگر از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله صادر شده باشد - شامل سه فراز است:

- فراز نخست به شیخین اختصاص دارد.

- فراز دوم در مورد عمّار بن یاسر است.

- فراز سوم درباره عبدالله بن مسعود است.

آن چه موضوع بحث ما است همان فراز نخست است؛ زیرا در سند و دلالت آن به تفصیل سخن گفتیم و با پژوهشی که انجام شد، عدم جواز استدلال به آن و اخذ ظاهر آن روشن شد.

از طرفی روشن شد که به احتمال قوی تحریفی در لفظ آن، یا هنگام نقل آن رخ داده است، آن گونه که با حذف قرائنی که حدیث را در برداشته، موجب خروج لفظ حدیث از تقیید به اطلاق شده است، و در واقع چنین خروجی نوعی از انواع تحریف محسوب می شود؛ بلکه از زشت ترین و شنیع ترین تحریف هاست، همان طور که نزد دانشمندان معلوم است.

اکنون به بررسی دو فراز دیگر از حدیث اقتدا می پردازیم و برای آن که سخن به درازا نکشد، بحث و بررسی را فقط از ناحیه مدلول و مفاد حدیث بررسی می نماییم. گرچه این دو فراز در فضایل آن دو مرد ذکر شده است و گاهی برخی از علمای اهل سنت برای مقابله با برخی از فضایل امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام به این دو فراز استدلال کرده اند.

روی این اساس می گوئیم: معنای این سخن که پیامبر صلی الله علیه وآله

می فرماید: «از روش عمّار پیروی کنید» چنین است:

سیره و روش عمّار را در پیش گیرید و از ارشادات او بهره مند شوید.

اما سیره و روش عمّار چگونه است؟ و ارشادات او چیست؟ آیا اهل سنت طبق سیره و روش او رفتار

کرده اند و از ارشادات او بهره گرفته اند؟!

پاسخ این پرسش ها را می توان از کتاب های سیره نگاری و تاریخ دریافت کرد. کتاب های سیره و تاریخ

فراروی شماس، وما بخشی از آن را نقل می کنیم:

عمّار از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد؛^(۱۴۳) و هنگامی که عبدالرحمان بن عوف در قصّه شورا به مردم

گفت: راهنمایی ام کنید. عمّار به او چنین گفت: «اگر می خواهی مسلمانان به اختلاف نیفتند، با علی بیعت

کن»^(۱۴۴).

و آن گاه که با عثمان بیعت شد عمّار به مردم رو کرد و گفت:

«ای گروه قریش! از زمانی که این امر (خلافت) را از اهل بیت پیامبرتان دور کردید - يك بار این جا و يك بار هم آن جا - من مطمئن نیستم که خدا آن را از میان شما بردارد و در میان غیر شما قرار دهد؛ همان طور که شما آن را از میان اهلش برداشته و در میان غیر اهلش قرار دادید»^(۱۴۵).

عمّار همواره و از روز نخست با علی علیه السلام بود تا وقتی که در رکاب حضرتش در جنگ صفین به شهادت رسید. به راستی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در مورد عمّار فرمود:

عمّار تقتله الفئة الباغية.

گروه ستمکار عمّار را می‌گشود^(۱۴۶).

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در سخن دیگری فرمود:

من عادی عمّاراً عاداه الله.

هر که با عمّار دشمنی کند، خدا با او دشمنی می‌کند^(۱۴۷).

افزون بر این ها چرا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دستور داد که از روش عمّار پیروی شود و مردم طبق سیره او حرکت کنند؟ زیرا پیش تر حضرتش به عمّار فرموده بود:

يا عمّار بن ياسر! إن رأيت علياً قد سلك وادياً وسلك الناس وادياً غيره فاسلك مع علي، فإنه لن يدليكَ في ردي، ولن يخرجك من هدى... يا عمّار! إن طاعة علي من طاعتي، وطاعتي من طاعة الله عز وجل^(۱۴۸).

ای عمّار! اگر دیدی علی در يك وادی سیر می‌کند و همه مردم در وادی دیگر، پس تو با علی همراه باش؛ زیرا تو را در هلاکت فرو نمی‌برد و از هدایت خارج نمی‌سازد... ای عمّار! همانا اطاعت علی، اطاعت من است و اطاعت من، اطاعت خداوند عز وجل است.

(۱۴۴) تاریخ الطبری: ۳ / ۲۹۷، الکامل: ۳ / ۷۰، العقد الفرید: ۴ / ۲۵۹.

(۱۴۵) مروج الذهب: ۲ / ۳۵۲.

(۱۴۶) مسند احمد: ۲ / ۳۵۰، مسند عبدالله بن عمر، حدیث ۶۵۰۲، تاریخ طبری: ۴ / ۲۷ و ۲۹، طبقات ابن سعد: ۳ / ۱۹۰ - ۱۹۲، الخصائص: ۲۲۱ - ۲۳۲، حدیث ۱۵۸ - ۱۶۸، المستدرک: ۳ / ۴۳۵ - ۴۴۲، کتاب معرفت صحابه، باب ذکر مناقب عمّار بن یاسر، حدیث ۵۶۵۷، ۵۶۵۹، ۵۶۶۰ و ۵۶۶۶، عمدة القاری: ۲۴ / ۱۹۲، کنز العمال: ۱۱ / ۳۳۲ - ۳۳۳، کتاب فضائل، باب ذکر صحابه و فضائلشان، احادیث: ۳۳۵۴۳، ۳۳۵۴۷، ۳۳۵۵۱، ۳۳۵۵۲، ۳۳۵۵۳، ۳۳۵۵۸ و ۳۳۵۶۰.

(۱۴۷) الإستیعاب: ۳ / ۲۲۹، الاصابة: ۴ / ۴۷۴، کنز العمال: ۱۱ / ۳۳۲، کتاب فضائل، باب ذکر صحابه و فضائلشان، حدیث ۳۳۵۴۸، انسان العیون: ۲ / ۷۸.

(۱۴۸) تاریخ بغداد: ۱۳ / ۱۸۸ - ۱۸۹، کنز العمال: ۱۱ / ۲۸۲، کتاب فضائل، باب ذکر صحابه و فضائلشان، حدیث ۳۲۹۶۹، فرائد السمطين: ۱ / ۱۷۸، مناقب خوارزمی: ۵۷ و ۱۲۴.

اکنون به بررسی بخش دیگر این حدیث می پردازیم که حضرتش فرمود: «به سفارش و دستور ابن اُمّ عبد تمسک کنید». یا فرمود: «وقتی ابن اُمّ عبد برایتان حدیث نقل کرد، تصدیقش کنید».

به راستی معنای این سخن چیست؟

اگر سفارش او در مورد «حدیث و سخن» باشد، آیا بایستی هر چه وی می گفت، تصدیقش می کردند؟

بدیهی است که هیچ کس چنین سخنی نمی گوید؛ بلکه ما خلاف آن را

یافتیم؛ زیرا گاهی او را از نقل حدیث منع کرده اند و گاهی نه تنها او را از حدیث منع نموده اند؛ بلکه تکذیبش هم کرده اند و بالاتر از آن، کتکش هم زده اند. در این زمینه به آن چه اهل سنت روایت کرده اند مراجعه کنید...^(۱۴۹).

و اگر منظور سفارش و دستور باشد، این سفارش و دستور چه بوده است؟

ناگزیر باید اشاره به دستور خاصی باشد که در مورد خاصی صادر شده است؛ اما راویان در این زمینه هیچ موردی را نقل نکرده اند.

اهل سنت در مورد ابن مسعود حدیث دیگری نقل کرده اند و آن را از فضایل او قرار داده اند. در آن حدیث آمده است:

رضیت لکم ما رضی به ابن اُمّ عبد^(۱۵۰).

برای شما آن چه ابن اُمّ عبد پسندید، پسندیدم.

به راستی مورد رضایت چیست؟ و ناگزیر این حدیث بایستی در مورد خاصی صادر شده باشد، و یا نسبت به امر خاصی که راویان آن را نقل نکرده اند. طبق نقل حاکم، آن مورد خاص چنین است:

پیامبر صلی الله علیه وآله به عبدالله بن مسعود فرمود: بخوان.

ابن مسعود گفت: من بخوانم، در حالی که بر تو نازل شده است؟!

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: دوست دارم از دیگران بشنوم.

راوی گوید: ابن مسعود سوره نساء را آغاز کرد تا به این آیه رسید که:

(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا)^(۱۵۱).

پس حال آنان چگونه است هنگامی که از هر امتی شاهد و گواهی را می آوریم و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد.

در این هنگام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله گریه کرد و عبدالله از قرائت خودداری کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به او فرمود: سخن بگو.

(۱۴۹) سنن الدارمی: ۱ / ۶۱ ، طبقات ابن سعد: ۲ / ۲۵۶ ، تذکرة الحفظاء: ۱ / ۷ ، أسد الغابه: ۳ / ۳۸۶ و ۳۸۷.

(۱۵۰) در کتب حدیث این طور نقل شده است...؛ بنگرید به: جامع الصغیر: ۲ / ۲۷۳ ، حرف راء، حدیث ۴۴۵۸.

(۱۵۱) سوره نساء: آیه ۴۱.

ابن مسعود در آغاز سخن حمد و ثنای الهی را گفت و او را ستود و بر پیامبر صلی الله علیه وآله درود فرستاد و شهادت حق بر زبان جاری کرد و گفت: خدا را به عنوان پروردگار و اسلام را به عنوان دین پسندیدیم، و بر شما آن چه را که خدا و رسولش پسندیده است پسندیدم.

پس از آن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من نیز بر شما آن چه را که ابن اُمّ عبد پسندید، پسندیدم. این حدیث از نظر سند صحیح است، با آن که بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند^(۱۵۲).
ملاحظه کنید! چگونه سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را به بازی گرفته اند و در سنت شریف نبوی تصرف کرده اند؟ پس هم گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند.

در برابر این حرکت می گوییم:

به راستی که سنت کریمه نیاز مبرمی به تحقیق و زدودن ناخالصی ها دارد. به خصوص در قضایایی که پیوند محکمی با اساس دین حنیف دارد که اصول عقاید بر آن مبتنی است و احکام شرعی از آن شاخه می گیرد. در پایان از خداوند متعال می خواهیم که اساتید و بزرگان ما را در رحمت فراگیر خود قرار دهد، همان هایی که در مکتب آنان راه تحقیق را آموختیم و در راه بحث و استدلال ورزیده شدیم، به خصوص نویسنده کتاب عباقات الانوار.

از باری تعالی می خواهیم که به ما توفیق دهد تا در راه حق به تحقیق و بررسی پردازیم و آن چه شایسته درگاه اوست از ما بپذیرد؛ همانا او شنوا و اجابت کننده است و بر هر چیز تواناست.

(۱۵۲) المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۳۶۱، کتاب معرفت صحابه، باب ذکر مناقب عبدالله بن مسعود، حدیث ۵۳۹۴.

كتاب نامه

«الف»

١. الإبهاج في شرح المنهاج: على بن عبد الكافي سبكي، مكتبة الكليات الأزهرية، قاهره، مصر، سال ١٤٠١.
٢. الإحكام في اصول الأحكام: على بن محمّد آمدى، دار الكتاب عربى، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٦.
٣. الإستيعاب: ابن عبد البرّ، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.
٤. أسد الغابه: ابن اثير، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان.
٥. اسنى المطالب في أحاديث مختلفة المراتب: ابن درويش الحوت، مكتبة التجارية الكبرى، مصر، چاپ اول، سال ١٣٥٥.
٦. الإصابه: ابن حجر عسقلانى، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.
٧. الاعلام: زرکلى، دار العلم للملايين، بيروت، لبنان، سال ١٩٩٧ م.
٨. الإمامه والسياسه: ابومحمّد عبدالله بن مسلم بن قُتَيْبَه دینورى، مؤسسه نشر و پخش حلبى و شركاء.
٩. الأنساب: سَمَعانى، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤٠٨.
١٠. انسان العيون مشهور به السيرة الحليّه: على بن برهان الدين حلبى، مكتبة مصطفى بايى حلبى، مصر، چاپ اول، سال ١٣٨٤.

«ب»

١١. البداية والنهاية: حافظ ابى فداء اسماعيل بن كثير، دار احياء تراث عربى، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤٠٨.
١٢. البدر الطالع محاسن من بعد القرن السابع: شوكانى، دار المعرفه، بيروت.

«ت»

١٣. تاريخ اصفهان: ابى نعيم اصفهانى، چاپ ليدن، سال ١٩٣٤.
١٤. تاريخ الخلفاء: جلال الدين سيوطى، از منشورات الشريف الرضى، قم، ايران، چاپ اول، سال ١٤١١.
١٥. تاريخ الطبرى: سلمان بن احمد بن ايّوب لخمى طبرى، از منشورات كتابفروشى اروميه، قم، ايران.
١٦. تاريخ بغداد: خطيب بغدادى، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٧.
١٧. تاريخ دمشق: حافظ ابى القاسم على بن حسن معروف به ابن عساكر، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٤٢١.
١٨. تتمه المختصر في اخبار البشر: عمر بن وردى، نجف، عراق.
١٩. تذكرة الحفاظ: ذهبى، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان.
٢٠. تقريب التهذيب: ابن حجر عسقلانى، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٥.

٢١. تلخيص الشافي: شيخ الطائفة محمد بن حسن طوسي، دار الكتب، قم.
٢٢. تلخيص المستدرک: ذهبي، دار المعرفة، بيروت، لبنان.
٢٣. تهذيب التهذيب: ابن حجر عسقلاني، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.
٢٤. تهذيب الكمال في اسماء الرجال: جمال الدين ابى الحجاج يوسف مزى، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ پنجم، سال ١٤١٥.

«ج»

٢٥. الجامع الصغير: جلال الدين سيوطي، دار الفكر، چاپ اول، سال ١٤٠١.

«ح»

٢٦. حسن المحاضره: جلال الدين سيوطي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٨.

«خ»

٢٧. الخصائص: نسايب، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، قم، ايران، چاپ اول، سال ١٤١٩.
٢٨. خلاصة الاثر في أعيان القرن الحادي عشر: محمد امين بن فضل الله محبى حنفي، دار الكتب علميه، چاپ اول، سال ١٤٢٧.

«د»

٢٩. الدر النضيد في مجموعة الحفيد: شيخ الاسلام احمد بن يحيى هروى، چاپ افغانستان.
٣٠. الدرر الكامنة في اعيان المائة الثامنة: ابن حجر عسقلاني، دار احياء التراث.

«ر»

٣١. روضة الواعظين: محمد بن فتال نيشابورى، منشورات رضى، قم.
٣٢. الرياض النضرة: محب الدين الطبرى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.
٣٣. رفع الإصر: ابن حجر عسقلاني.

«س»

٣٤. سنن ابن ماجه: ابن ماجه قزوینی، دار الجيل، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٨.
٣٥. سير اعلام النبلاء: ذهبي، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ نهم، سال ١٤١٣.

«ش»

۳۶. شذرات الذهب: ابن عماد، دار الكتب علمیه، بیروت، لبنان.
۳۷. شرح المختصر فی الاصول: ابن حاجب، چاپ اول، سال ۱۳۱۶، مکتبه امیریه، مصر.
۳۸. شرح المنهاج: شمس الدین عبدالرحمان اصفهانی، مکتبه رشید، ریاض، عربستان، چاپ اول، سال ۱۴۲۰.
۳۹. شرح المواقف: سید شریف جرجانی، از منشورات شریف رضی، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۱۲.
۴۰. شرح جامع الصغیر (سراج المنیر): عزیز شافعی، دار الفکر، بیروت، لبنان.
۴۱. الشیخ محمد عبده بین الفلاسفة والمتکلمین: شیخ محمد عبده، دار احیاء الكتب العربیه، چاپ اول، سال ۱۳۷۷.

«ص»

۴۲. صحیح بخاری: ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری جُعی، دار ابن کثیر، دمشق، بیروت، یامه، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۴.
۴۳. صحیح ترمذی: محمد بن عیسی بن سوره ترمذی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۰۳.
۴۴. الصواعق المحرقة: ابن حجر هیتمی مکی، مکتبه القاهرة، قاهره، مصر.

«ض»

۴۵. الضعفاء الکبیر: عقیلی، دار الكتب علمیه، بیروت، لبنان.
۴۶. الضوء اللامع لأهل القرن التاسع: شمس الدین محمد بن عبدالرحمان سخاوی، از منشورات دار مکتبه الحیاة، بیروت، لبنان.

«ط»

۴۷. طبقات الحقاظ: جلال الدین سیوطی، دار الكتب علمیه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.
۴۸. طبقات الشافعیة: اسنوی، دار العلوم، عربستان سعودی، ریاض، سال ۱۴۰۱.
۴۹. طبقات القراء: حافظ شمس الدین محمد بن جزری، قاهره، مصر، سال ۱۳۵۱.
۵۰. الطبقات الکبری: ابن سعد، دار الكتب علمیه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۸.

«ع»

۵۱. العبر فی خبر من غیر: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، دار الكتب علمیه، بیروت، لبنان.
۵۲. العقد الفرید: ابن عبد ربّه، دار الكتاب عربی، بیروت، لبنان.
۵۳. عمدة القاری: بدر الدین عینی، دار الفکر، بیروت، لبنان.

«ف»

٥٤. فرائد السَّمطين: ابراهيم بن محمّد حمويّ جويني خراساني، مؤسسه محمودي، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٣٩٨.

٥٥. فوات الوفيات: محمّد بن شاکر کتبي، دار الکتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ٢٠٠٠ م.

٥٦. فواتح الرحموت في شرح مسلم الثبوت: نظام الدين انصاري، مطبوع در حاشيه مستصفي.

٥٧. فيض القدير: محمّد بن عبدالرؤوف مَنّاوي، دار الکتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.

«ق»

٥٨. قرة العينين في تفصيل الشيخين: ولي الله دهلوي، نوراني، پيشاور، پاکستان، سال ١٣١٠.

«ك»

٥٩. الكاشف: شمس الدين ابي عبدالله محمّد بن احمد ذهبي، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٨.

٦٠. الكامل في التاريخ: ابن اثير، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٣٩٩.

٦١. كتاب الضعفاء الكبير: ابن حمّاد عقيلي، دار الکتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

٦٢. الكمال في أسماء الرجال: (مخطوط) حافظ عبدالغنى مقدسي.

٦٣. كنز العُمّال: متقى هندی، دار الکتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٩.

«ل»

٦٤. لسان الميزان: ابن حجر، دار الکتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.

«م»

٦٥. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: حافظ نورالدين علي بن ابي بكر هيثمى، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٤١٢.

٦٦. المختصر في أخبار البشر: عمادالدين اسماعيل بن ابي الفداء، دار عبداللطيف، مصر.

٦٧. مرآة الجنان: يافعى، دار الکتب الإسلاميه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ١٤١٣.

٦٨. مروج الذهب: مسعودي، دار المعرفه، بيروت، لبنان.

٦٩. المستدرک: حاکم نيشابوري، دار الکتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١١.

٧٠. المستصفي في علم الاصول: ابوحامد محمّد غزالي، دار الکتب علميه، بيروت، لبنان، سال ١٤١٧.

٧١. مسند احمد: احمد بن حنبل شيباني، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٥.

٧٢. مسند (= سنن) الدارمي: عبدالله بن بهرام دارمي، الاعتدال، دمشق، سال ١٣٤٩.

٧٣. المعارف: ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤٠٧.
٧٤. المعجم الأوسط: سليمان بن احمد بن ايوب لخمى، طبراني، دار الحرمين، سال ١٤١٥.
٧٥. المغنى: ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد ابن قدامه، دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان.
٧٦. المغنى في الضعفاء: ذهبى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٨.
٧٧. مقتل الحسين عليه السلام: ابومخنف ازدي، قم.
٧٨. المناقب: ابن مغزلى، دار الأضواء، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٢١٤.
٧٩. المناقب للخوارزمي: خوارزمي، مؤسسه نشر اسلامي، قم، چاپ دوم، سال ١٤١٤.
٨٠. المنتظم: ابن جوزي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٣.
٨١. الموضوعات: ابن جوزي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.
٨٢. ميزان الاعتدال في نقد الرجال: ذهبى، دار المعرفه و دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٣٨٢ هـ.

«ن»

٨٣. النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة: يوسف بن تغرى اتابكي، دار الكتب علميه، قاهره.
٨٤. نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: آية الله سيد على حسيني ميلاني، قم، نشر الحقايق، چاپ دوم، سال ١٤٣٦.
٨٥. نفح الطيب مع غصن الأندلس الرطيب: حافظ شيخ احمد بن محمد مقرئ تلمساني، دار صادر، بيروت، لبنان.

«و»

٨٦. الوافي بالوفيات: صفدي، بيروت، شركت متحد پخش، سال ١٤٢٠.
٨٧. وفيات الأعيان: شمس الدين احمد بن محمد بن خلکان، دار صادر، بيروت، لبنان.

Doctrinal Researches Series

(A)

The Tradition of
"Imitating the Two Sheikhs"

In the scales of Criticism

Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani